

طعم خوب بندگی

نکته هایی از بزرگان علم و دین

مؤلف: غلامحسین اسدی ملا محله ای

مقدمه ناشر

مقدمه

بلال بن رباح (وفات ۲۰ ق)

سلمان فارسی (وفات ۳۶ ق)

ابوذر: وفات (۳۱ یا ۳۲ ق)

عبدالله بن مسعود (مشهور به ابن مسعود): (وفات ۳۲ ق)

اویس قرنی (شهادت ۳۷ ق)

عمار بن یاسر (شهادت ۳۷ ق)

مالک بن نویره

سعد بن مالک

حارث بن عبدالله همدانی

زید بن صوحان العبدي

حجر بن عدی (وفات ۶۰ ق)

زهیر بن قین (شهادت ۶۱ ق)

عبدالله بن جعفر طیار (وفات ۸۰ ق)

ابو همدان معروف به قنبر

ذکوان غلام امام حسین علیه السلام

هشام بن حکم (وفات ۱۷۹ ق)

حسین بن زید، ذوالدمعہ (وفات یا ۱۹۱ ق)

جنید و کشتن فارس قزوینی

حجاج بن عمرو بن غزیه انصاری

سید رضی (وفات ۴۰۶ ق)

شیخ مفید (وفات ۴۱۳ ق)

سید مرتضی (وفات ۴۴۰ ق)

ابوریحان بیرونی (وفات ۴۴۰ ق)

سید بن طاووس (وفات ۶۶۴)

شیخ شهاب الدین سهروردی (وفات ۵۹۰ - ۵۸۱ ق)

مقدس اردبیلی (وفات ۹۳۳ ق)

شهید ثانی (شهادت ۹۶۶ ق)

شیخ بهائی (وفات ۱۰۳۰ ق)

ملاصدرا (وفات ۱۰۵۰ ق)

ملا محمد تقی مجلسی (وفات ۱۰۷۰ ق)

فیض کاشانی (وفات ۱۰۹۱ ق)

علامه مجلسی (وفات ۱۱۱۱ ق)

وحید بهبهانی (وفات ۱۲۰۵ ق)

ملا مهدی نراقی (وفات ۱۲۰۹ ق)

ملا احمد نراقی :

سید بحر العلوم (وفات ۱۲۱۲ ق)

حاج ملا هادی سبزواری (وفات ۱۲۸۹ ق)

شیخ انصاری (وفات ۱۲۹۸)

سید محمد حسن شیرازی (میرزای بزرگ) (وفات ۱۳۱۲ ق)

سید جمال الدین اسد آبادی (وفات ۱۳۱۴ ق)

شیخ عبدالکریم حائری یزدی (وفات ۱۳۱۵ ش)

- سید ابوالحسن اصفهانی (وفات ۱۳۲۵ ش)
- حاج آقا حسین قمی (وفات ۱۳۲۵ ق)
- شیخ فضل الله نوری : وفات (۱۳۲۷ ق)
- آخوند خراسانی (وفات ۱۳۲۹ ق)
- شیخ محمد خیابانی (شهادت ۱۳۳۸ ق)
- ملا فتح الله اصفهانی (وفات ۱۳۳۹ ق)
- سید مجتبی نواب صفوی (شهادت ۱۳۳۴ ش)
- سید محمد کاظم یزدی (وفات ۱۳۳۷ ق)
- شیخ عباس قمی (وفات ۱۳۱۹ ش)
- آخوند ملا حبیب الله کاشانی (وفات ۱۳۴۰ ق)
- میرزا کوچک خان جنگلی (شهادت ۱۳۰۰ ش)
- آیت الله سید حسن مدرس (شهادت ۱۳۱۶ ش)
- مرحوم آقا سید مهدی درچه ای (وفات ۱۳۶۴ ق)
- میرزا جواد آقا ملکی تبریزی (وفات ۱۳۰۴ ش)
- آیت الله سید محمد تقی خوانساری (وفات ۱۳۳۱ ش)
- سید محسن امین (وفات ۱۳۳۱ ش)
- شیخ محمد حسین کاشف الغطا (وفات ۱۳۳۳ ش)
- مرحوم آیت الله میرزا محمد علی شاه آبادی (وفات ۱۳۲۸ ش)
- آیت الله ابوالقاسم کاشانی (وفات ۱۳۴۰ ش)
- آیت الله حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی (وفات ۱۳۴۰ ش)
- مرحوم آیت الله سید محسن حکیم (وفات ۱۳۴۸ ش)
- علامه شیخ عبدالحسین امینی (وفات ۱۳۴۹ ش)
- مرحوم آیت الله حاج سید محمد هادی حسینی میلانی (وفات ۱۳۵۴ ش)

آیت الله آخوند ملا علی همدانی (وفات ۱۳۵۷ ش)
استاد مرتضی مطهری (شهادت ۱۳۵۸ ش)
آیت الله محمد مفتاح (شهادت ۱۳۵۸ ش)
آیت الله سید محمد باقر صدر (شهادت ۱۳۵۹ ش)
آیت الله شهید بهشتی (شهادت ۱۳۶۰ ش)
آیت الله سید اسدالله مدنی (شهادت ۱۳۶۰ ش)
علامه سید محمد حسین طباطبائی (وفات ۱۳۶۰ ش)
آیت الله سید عبدالحسین دستغیب (شهادت ۱۳۶۰ ش)
آیت الله ربانی شیرازی (شهادت ۱۳۶۰ ش)
آیت الله عطاء الله اشرفی اصفهانی (شهادت ۱۳۶۱ ش)
آیت الله شیخ عبدالرحمن حیدری اسلامی (وفات ۱۳۶۵ ش)
حضرت امام خمینی؛ (وفات ۱۳۶۸ ش)
آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی (وفات ۱۳۶۹ ش)
آیت الله سید محمد رضا گلپایگانی (وفات ۱۳۷۲ ش)
آیت الله اراکی (وفات ۱۳۷۳ ش)
حضرت آیت الله سید رضا بهاء الدینی (وفات ۱۳۷۶ ش)

مقدمه ناشر

به نام حضرت دوست ، که هر آن چه هست از اوست .

انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون .

مآده ، ۵۵.

معبودا، چون سر برآوردم ، دیر زمانی بود که نسیم عشق از ساحت کبریایی تو نشاءت گرفته و خورشید ولایت درخشیدن آغازیده بود. دانه در خاک پوست شکافته و جوانه سر از خاک برآورده ، قدمی کشید. شکوفه ها با شمیم مصطفوی پلک گشوده بودند و گل های بوستان مرتضی پیرایه ریخته و بودن را در خود می پروریدند.

پرندگان عاشق چندین منزل پشت سر نهاده و رو به سوی تو داشتند. سی مرغابی که سلیمان و ابوذر را از عهد خلیل تو و روح الله و... را از عصر خورشید مستور اهل بیت را در میان داشتند، به سوی قله ی سیمرغ تو پر گشوده بودند و من می سوختم که هلا، بلندی پرواز و این بی بال و پری! و بر سجاده ای که راه آسمان را می جست بر تربت سید و مولای عاشقان استغاثه می کردم .

... و طعم خوب بندگی پیکی است به شما تا شکوه پرواز عاشقان را نظاره گر باشید و در این استغاثه با هم نوا.

مقدمه

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین .

خوش تر آن باشد که سر دلبران

گفته آید در زبان دیگران

مولوی

نشان دادن الگوها و شخصیت‌های بزرگ مذهبی و فرمایشات آنان ، خود نیز انسان ساز است .

رفتار و گفتار آن فرزنانگان ابتداء با نفس خود که مقابله با شیطان درونی است و انقلاب را که همان تزکیه نفس است از خود شروع کردند و حقیقتا هم پیروز گشتند و فاتح تمام و کمال گردیدند. اگر کلمه ای گفتند اثر خود را بر جان انسان گذاشت و می گذارد!

امت مسلمان ، برای تربیت اسلامی نیازمند به نشان دادن الگوی تربیتی و ارائه قهرمان و نمونه است .

بر ما است که خاطره و شرح حال مردان بزرگ و عالمان دین را که راهیان کوی طریقت هستند پاس بداریم که به قول

قرآن کریم : لقد کان فی قصصهم عبرة لاءولی الاءلباب .(۱)

در سرگذشت و قصه های آنان عبرت و تجربه ای برای خردمندان است .

افرادی در یک موقعیت ویژه زمانی ، قدم در راهی می گذارند و خود را در صف مشخصی جای می دهند و به نفع مکتبی

قدم بر می دارند، و تبلیغ می کنند و ثابت قدم و استوار حتی تا پای شهادت حاضر می شوند که همه هستی خود را فدا می

کنند. آنها مصداق فرمایش امام علی علیه السلام در دعای کمیل هستند.

به درگاه خداوند عرضه می دارد:

خدایا تو را به قداست و پاکیت و به بزرگترین نام ها و صفت هایت می خوانم و مسئلت دارم که لحظه های مرا در شب و روز به یاد خویش آباد سازی و به خدمت خودت پیوسته گردانی و عملهایم را پذیرا باش تا آن که تمامی علمها و ذکرهایم یک ذکر شود و حال من همواره در خدمت تو باشد.

در این کتاب دو هدف دنبال می شود: ۱. آشنایی با بزرگان علم و دین ۲. زندگی ساز بودن فرمایشات آنان .

به فرموده امام خمینی رحمه الله : آنان (روحانیت) در هر عصری از اعصار برای دفاع از مقدسات دینی و میهنی خود ممرات ها و تلخی هایی متحمل شده اند و همراه با تحمل اسارت ها و تبعیدها، زندان ها و اذیت و آزارها و زخم زبان ها، شهدای گرانقدری را به پیشگاه مقدس حق تقدیم نموده اند.(۲)

بارالها عنایت خود را از ما دریغ مدار و ناموس دهر و ولی عصر ارواحنا، فداه را از ما راضی فرما و ما را از نور هدایت خود همیشه بهره مند نما انک مجیب قریب .(۳)

بلال بن ریح (وفات ۲۰ ق)

بعد از رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ۹ یا ۱۰ سال بیشتر در قید حیات نبود. او مؤذن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و از سابقین در اسلام است .

وقتی ابوبکر با مردم نماز می گذارد، انتظار داشت که بلال کما فی السابق اذان بگوید، ولی این آرزوی او هرگز برآورده نشد. وقتی ابوبکر، بلال را ملاقات کرد گفت : ای بلال ، تو علاوه بر آنکه ترک ما کرده ای اذان گفتن را نیز ترک گفته هنگام نماز در مسجد ما را از بانک اذان خود بی بهره ساخته ای .

ای مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله آیا این کناره گیری تو دلیلی داشته و علت و سببی را در بردارد؟

بلال گفت : ای ابوبکر هیچکاری بدون دلیل و هیچ عملی بی برهان نیست . تو خود جواب سؤال را بهتر می دانی .

سپس بلال با یک قیافه جدی ادامه داد. آیا من برای امامت نماز تو ای ابوبکر چگونه می توانم اذان بگویم در حالیکه این کار تو نیست و لباس این امر برازنده اندام تو نمی باشد.

ابوبکر گفت : ای بلال از این مقوله سخن مگو و در این مورد وارد بحث نشو ولی می خواستم از تو خواهش کنم که به مؤذنی خود ادامه دهی .

بلال در پاسخ اظهار داشت : ای ابوبکر من خیلی صریح و روشن مطلب را گفتم .

که چشمان بلال نمی تواند کس دیگری را جز آنکه خود تعیین فرمود. بر منبر پیامبر اسلام و در محراب رسول خدا ملاحظه نماید.

ابوبکر که تصمیم داشت به هر طریقی است بلال را راضی نموده و به نفع خود باز بلال را مخاطب ساخته گفته : ای بلال من فکر می کنم که اگر در همین شهر باقی بمانی و مانند گذشته به فعالیت خود ادامه دهی برای تو بهتر و نیکوتر است و زندگانت صورت مطلوب تری به خود خواهد گرفت .

بلال اظهار داشت که : ای ابوبکر تو از مطلوبیت زندگانی بحث می کنی و آن را رخ من می کشی . آخر بعد از محمد صلی الله علیه و آله زندگانی به چه درد من می خورد و پس از رحلت آن وجود آن عزیز زندگی چه ثمری در بر دارد که مطلوب باشد.

سلمان فارسی (وفات ۳۶ ق)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سلمان منا اهل بیت .

امام باقر علیه السلام می فرماید: عده ای با هم نشستند و نسب خود را یاد می نمودند و افتخار می کردند که سلمان نیز در میان آنان حاضر بود. عمر به سلمان گفت : ای سلمان اصل و نسب تو چیست ؟

فقال سلمان انا سلمان بن عبدالله كنت ضالا فهداني الله بمحمد صلي الله عليه و آله و كنت عائلا فاغنانني الله بمحمد صلي الله عليه و آله و كنت مملوكا فاعتقني الله تعالى بمحمد صلي الله عليه و آله فهذا حسبي و نسبي يا عمر.(۴)

سلمان فرمود: من سلمان پسر عبدالله ، گمراه بودم که خداوند بوسیله حضرت محمد صلی الله علیه و آله مرا هدایت کرد و بنده بودم که خداوند بوسیله حضرت محمد صلی الله علیه و آله مرا آزاد فرمود، پس ای عمر این است حسب و نسب من !

در روایتی آمده وقتی امام امیر مؤمنان علیه السلام بر سر جنازه سلمان حاضر شد پارچه ای که بر صورت سلمان بود برداشت . سلمان به صورت آن حضرت تبسمی کرد، امام علیه السلام فرمود: مرحبا یا ابا عبدالله اذا لقیت رسول الله صلی الله

علیه و آله فقل له مامر علی اخیک من قومک .(۵)

سلمان موعظه سودمند به جریر می کند، می فرماید:

ای جریر نسبت به خدا فروتن باش ، زیرا هر کس که برای خدا تواضع کند، روز قیامت مقام بلندی دارد. ای جریر میدانی

علت تاریکی و ظلمات قیامت چیست ؟

جریر گفت : نه

سلمان گفت : ظلم کردن به دیگران در دنیا سبب ظلمات روز قیامت است .(۶)

پس از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله گروهی از اصحاب آن حضرت مسئله خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله را از سلمان سؤال کردند: آیا چه کسی لیاقت جانشینی پیامبر اسلام را دارد؟

سلمان گفت : گمان نمی کنم این مقام بغیر از علی علیه السلام زبینه دیگری باشد! مگر ابوالحسن علیه السلام اول کسی نیست که به قبله مسلمانان نماز خواند و احکام دین و سنت پیغمبر اسلام را از دیگران بهتر می داند؟! در میان بنی هاشم هر چه خوب و نیک شمرده شود، علی علیه السلام کانون تمام خیرات است و آنچه را علی علیه السلام دارد دیگران ندارند!

در زمان خلیفه اول حذیفه بن یمان فرماندار مدائن بود، بعد از او سلمان به سمت رهبری آن شهر انتخاب شد و در زمان خلیفه دوم سلمان همچنان بر حکومت خویش برقرار بود. اما رفتارش بر اساس عدل و انصاف بود، از این جهت مورد انتقاد و یا سرزنش خلیفه دوم قرار گرفت . چرا همچون حذیفه رفتار نمی کند؟ سلمان در پاسخ نامه انتقاد آمیز خلیفه نوشت :

بسم الله الرحمن الرحيم

نامه سلمان غلام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عمر بن خطاب : موضوع سخن اینکه در جواب نامه خشن و ملامت آمیزی که به من نوشته و عتاب کرده ای که چون امیر مدائن هستم چرا به شیوه حذیفه رفتار نمی کنی ؟ آگاه باش : خدای متعال مرا از کار زشت باز داشته است ، و در قرآن کریم فرموده : هان مؤ منین از گمان بد بردن سخت دوری جوئید، بدرستی که قسمتی از گمانها گناه و معصیت است ! و پیرامون دیگران تجسس نکنید، و در غیاب و نبود دیگران از آنها سخن نرانید! آیا دوست دارید گوشت مرده برادر مسلمان خود را بخورید؟! این عمل پیش شما تنفر آمیز است از خدا بترسید.(۷) من پیروی ترا نمی کنم و به دنبال اعمال زشت حذیفه و نافرمانی خدا نخواهم رفت !

نوشته ای که چرا حصیر می بافم و نان جو می خورم این کار برای مؤ من عار نیست تا سبب ملامت شود!

خدا بر من مبارک کند که حصیر ببافم و نان جو بخورم و از دیگران بی نیاز باشم نه اینکه غذای خوب بخورم و مؤ منی را غضبناک کرده و بنا حق حکم کنم !

این کار به پارسائی نزدیک تر و در پیشگاه پروردگار محبوب تر است ، خود بارها دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله هر گاه نان جو می یافت می خورد و سپاسگزاری می کرد و از این نحوه خوراک هیچگاه خشمناک نمی شد! مرا ملامت کرده ای که چرا به مردم بخشش می کنم ؟ این عیبی نیست عطا را برای خدا و روز فقر و تهیدستی خویش انجام می دهم .

برای من فرقی ندارد غذایی که جویده شد و در گلویم رسید شیره گندم و مغز قلم یا سبوس جو باشد!

در نامه نوشته ای من : چون تشکیلات و دم دستگاه ندارم سلطنت خدا را ضعیف کرده و سبک شمرده ام .

و مردم مدائن هم برای مقام خلافت احترام قائل نمی شوند تا جائی که در کارهای شخصی از من کمک می گیرند و این رفتار باعث ذلتی و سستی حکومت الهی است !

وه ، چه لغزشی این طور که تو فکر کرده ای نیست . مطمئن باش این شیوه که به نظر تو ذلت است در صورتی که مطیع خدا باشم برای من از عزت و بزرگی که در طغیان و معصیت باشد محبوب تر است ؟

تو خود کردار رسول اکرم صلی الله علیه و آله سفیر الهی را دیدی که در عین حال همچون پدری مهربان با مردم گرم و دمساز بود، با این وصف لباس خشن می پوشید و غذای نامطبوع می خورد و قرشی و عربی ، سیاه و سفید و بالاخره همه افراد در نظرش یکسان بودند.(۸)

ابوذر: وفات (۳۱ یا ۳۲ ق)

به سندهای زیاد در کتابهای سنی و شیعه روایت است که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آسمان سایه نکرده بر سر کسی و زمین نداشته کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد.

از امام باقر علیه السلام منقول است : ابوذر از خوف خداوند آنقدر گریه کرد تا اینکه به درد چشم آزرده شد، به او گفتند که دعا کن تا خدا چشم ترا شفا بخشد، گفت : مرا از آن غمی نیست . غم من دو چیز بزرگ و عظیم است که در پیش دارم و آن بهشت و دوزخ است .

از امام موسی بن جعفر علیه السلام منقول است : هنگام فوت ابوذر، از وی پرسیدند، ثروت تو چیست ؟

گفت : ثروت من ؛ عمل من است ، گفتند ما از طلا و نقره سؤال می کنیم .

ابوذر گفت : هرگز صبح و شام نکرده ام که مرا خزانه ای بوده باشد که مال خود را در آن جمع کرده باشم ؛ از حبیبم رسول

خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: کندوج القمرء قبره خزانه و صندوق انسان قبر او است .(۹)

آزاد مردی ابوذر:

روزی عثمان توسط یکی از غلامانش پولی برای ابوذر فرستاد و به عبد خود گفت: اگر ابوذر این پول را قبول کند ترا آزاد خواهیم کرد، برده عثمان کیسه را نزد ابوذر آورد، هر چه اصرار کرد ابوذر قبول نکرد، عرض کرد: ای ابوذر این کیسه را قبول کن، زیرا اگر به پذیری عثمان مرا آزاد خواهد کرد، ابوذر گفت: ان کان فیها عتقک فان فیها رقی درست است که در پذیرفتن من تو آزاد می شوی ولی من بنده می شوم، بالاخره قبول نکرد.(۱۰)

ابوذر در کوچه و بازار و مسجد؛ در هر جا که اجتماعی می دید، با گفتار آتشین خود بدیهها و خیانتهای معاویه را می گفت و مردم را بر ضد او می شوراند، معاویه از راه نقشه وارد شد که ابوذر را ساکت کند و آن نقشه این بود. سیصد دینار برای ابوذر فرستاد، ابوذر گفت: اگر این حقوق من است که مرا از آن محروم کرده اند، می پذیرم ولی اگر به عنوان صله و انعام است، آن را قبول نمی کنم و رد کرد.

روزی معاویه گفت: ابوذر را نزد من بیاورید، ابوذر را به حضورش آوردند معاویه به ابوذر گفت: ای دشمن خدا وای دشمن رسول خدا، آیا هر روز نزد ما می آئی و بر ضد ما سخن می گوئی، اگر من بی اجازه امیر مؤمنان عثمان، کسی را می کشتم، حتما ترا بقتل می رسانم ولی درباره قتل تو اجازه می گیرم.

ابوذر گفت: من دشمن خدا و دشمن رسول خدا صلی الله علیه و آله نیستم، بلکه تو و پدر تو دشمن رسول خدا هستی؛ در ظاهر دم از اسلام می زنی ولی باطن شما را کفر گرفته است رسول خدا ترا لعنت کرده و مکرر نفرین نموده که خدا ترا سیر نکند.(۱۱)

عبدالله بن مسعود (مشهور به ابن مسعود): (وفات ۳۲ ق)

در جنگ بدر زمانی ابن مسعود با ابوجهل روبرو شد که دید ابوجهل زخمهای زیادی را متحمل شده و گوشه ای افتاده بود، ابن مسعود پای خود را بر روی سینه آن انسان مغرور گذاشت و فشاری داد، آن وقت به او گفت تو را می کشم! ابوجهل گفت: اولین غلامی نیستی که ارباب خویش را کشته است. اما سخت ترین چیزی که امروز می بینم این است که تو مرا بکشی. آیا از جوانمردان و پاکان و صاحبان سوگند کسی نبود که مأمور کشتن من شود؟(۱۲)

ابوجهل که دید باید سرش بریده شود از ابن مسعود خواهش کرد حالا که سر مرا جدا می کنی، چنان جدا کن که گردن من نیز روی سرم باشد تا وقتی به نیزه زده می شود در میان سرهای دیگر بزرگ تر دیده شوم.

ابن مسعود برعکس خواسته های او سرش را آنچنان از بیخ برید که مقداری از سرش نیز روی گردنش ماند. آنگاه سلاح و زره او را برگرفت و پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و آن حضرت را به کشته شدن ابوجهل بشارت داد.

وقتی خبر کشته شدن ابوجهل را ابن مسعود به پیامبر صلی الله علیه و آله داد پیامبر صلی الله علیه و آله داد پیامبر فرمود: آیا خودت او را کشتی؟ عرض کرد: بله یا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: برویم جسدش را نشانم بده پیامبر جسد او را دید فرمود: خدا را سپاس که تو را خوار ساخت، این فرعون امت من بود دستور داد تا جسدش را در چاه انداختند. (۱۳)

ابن مسعود می گوید:

اگر دانشمندان، دانش خود را حفاظت و صیانت و پاسداری می کردند و دانش خود را در پیش اهلش می نهادند مسلماً سروران مردم زمان خویش می شدند. لیکن آنها دانش و علم خود را به پای ناهلان ریختند و در خدمت دنیا پرستان نهادند تا از دنیای آنان بهره مند شوند و آنان هم، اینان را خوار کردند و پستی و رسوائی نشاندهند. (۱۴)

ابن مسعود یکی از آن دوازده نفری بود که هر کدام به پا خاستند و در مسجد سخنانی ایراد کردند و به گوش همه رساندند. عبارتند از: خالد بن سعید، ابوذر غفاری، سلمان فارسی، مقداد، بریده اسمی، عمار یاسر، خزیمه، ابو الهیثم، سهل بن حنیف، ابو ایوب انصاری، و زیدبن وهب و ابن مسعود.

ابن مسعود در برابر ابوبکر چنین سخن گفت:

ای گروه قریش شما و نیکان شما خوب می دانید که اهل بیت پیامبرتان به پیامبر از شما نزدیکتر است و اگر این خلافت و زمامداری را با حساب خویشاوندی و نزدیکی به پیامبر می دانید و می گوئید که سابقه شما در اسلام زیادتر است، پس بدانید که اهل بیت پیامبرتان به آن حضرت نزدیکتر از شما هستند و نیز نسبت به اسلام با سابقه تر و پیش قدم ترند. و علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از پیامبرتان صاحب این امر (خلافت) است.

پس آن چه را که خداوند برایش قرار داده است به او باز گردانید و به پشت بر نگردید و به جاهلیت رجعت نکنید که در نتیجه دچار یک دگرگونی و انحراف زیان بار شوید. (۱۵)

ابن مسعود از طرف عثمان سرپرست بیت المال در شهر کوفه بود. وقتی ولید به کوفه آمد این والی جدید کوفه روی محاسبات خودش می خواست از این خزانه دار دولت در کوفه استفاده کند. از این رو مقداری مال از ابن مسعود قرض گرفت. بعد از مدتی که گذشته بود ابن مسعود آن مقدار از ولید تقاضای بازپرداخت و ادای قرض نمود. ولید از این مسئله ناراحت شد و جریان را به عثمان گزارش داد.

عثمان بن ابن مسعود نوشت! تو خزانه دار ما هستی کاری به کار ولید نداشته باش و هر چه که بیت المال گرفته است عیبی ندارد.

ابن مسعود کلیدهای خزانه را پرتاب کرد و به ولید گفت : گمان می کردم که خزانه دار مسلمانان هستم ولی حالا می بینم که خزانه دار شما هستم . مرا به این سمت و منصب نیازی نیست .

ابن مسعود، سخنی داشت که آن را زیاد تکرار می کرد و از آن دست بردار نبود و آن اینکه هر روز جمعه با صدای بلند، به مردم می گفت :

راست ترین سخن ، قرآن است . بهترین هدایت و رهنمود، هدایت محمد صلی الله علیه و آله است . بدترین کارها، چیزهایی نو ساخته و تازه پیدا شده می باشد و هر چیز تازه ای (که در دین نبوده و پدید آورده اند) بدعت است و هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی در آتش . (۱۶)

اویس قرنی (شهادت ۳۷ ق)

در سال ۳۷ هجری در جنگ صفین و در رکاب امام امیر المؤمنین علیه السلام بدست لشکریان معاویه به شهادت رسید. از گفتار اویس است که : به خدا سوگند درباره مرگ اندیشیدن و ترس و بیم از روز رستاخیز برای مرد با ایمان در دنیا جای شادمانی باز نمی گذارد، در برابر امر به معروف و نهی از منکر به ما دشنام می دهند و تهمت می زنند اما با این همه ما به حق خدا قیام می کنیم و برای سربلندی جامعه اسلامی از پای نمی نشینیم . (۱۷)

آنان که روی دنیا با چشم عقل دیدند

چون صید تیر خورده از دام وی رمیدند

مرغان باغ جنت در کشتزار دنیا

از نیک و بد گذشته جز حق کسی ندیدند

مردان حق زدنیاستند دیده دل

از نیک و بد گذشته جز حق کسی ندیدند

اویس گفت : من محضر رسول خدا را درک نکرده ام ولی مطالبی بواسطه افرادی شنیده ام که آن حضرت :

بر عمر اعتمادی نیست ، برای سرای آخرت باید تدارک دید و زاد و توشه تهیه کرد.

و اویس بعد از تلاوت آیاتی از قرآن کریم :

و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما لاعبین (۱۸)

ما آسمان و زمین و آن چه بین آنهاست ، بیهوده نیافریدیم .

ما خلقناهما الا بالحق و لكن اكثرهم لا يعلمون (۱۹)

خلق نکردیم آنها را مگر به حق و از روی حکمت ولی بسیار از مردم آگاه نیستند.

ان يوم الفضل ميقاتهم اجمعين (۲۰)

روز قیامت روز جدائی کافر و مؤمن و وعده گاه تمام خلایق است .

يوم لا يغني مولى عن مولى شيئا و لاهم ينصرون الا رحم الله انه هو العزيز الرحيم (۲۱)

روزی است که هیچ دوست و یار و یآوری دوستش را از عذاب نرهاند و بی نیاز نگرداند، واحدی را یاری نکنند مگر اینکه خدا به او رحم کند و او است که مقتدر و مهربان است .

پس از آنکه آیات فوق را تلاوت کرد، آن چنان نعره ای زد، که خوف آن بود که از دنیا برود، بعد گفت :

ای هرم بن حیان ، آیا این موعظه ترا کافی نیست که می بینی انسانها یکی پس از دیگری از این جهان رخت می بندند، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که اشرف مخلوقات است ، از این دنیای ناپایدار رفت ، پدرت از دنیا رفت ، نزدیک است تو هم بمیری ، آدم و حوا مردند، ابراهیم خلیل از دنیا رفت و من و تو هم فردا از مردگانیم فریفته دنیا مشو، خود را دریاب ، آماده مرگ باش ، برای این سفر دور راحله تهیه کن که سفری بس دراز در پیش داری ، وقتی که برگشتی مردم را از عذاب الهی بترسان ، مبدا از دین خارج شوی . (۲۲)

در کتاب تذکره الاولیاء آمده است : در زمان خلافت عمر، به دستور امام علی علیه السلام و عمر، لباس مخصوص از پیامبر صلی الله علیه و آله را برای او پس آوردند. او پس توانگری دو عالم را به زیر پا گذاشته بود و با گلیم شتر خود را پوشانده بود، عمر او را ستود و اظهار زهد کرد و گفت : کیست که این خلافت را از من به یک قرص نان بخرد.

او پس گفت : ای عمر! آن کس را که عقل باشد چنین معامله ای نمی کند، اگر راست می گوئی آن (خلافت) را بینداز تا هر که خواهد برگردد.

از سخن او پس دو چیز انسان می فهمد: ۱. خرید و فروش خلافت خلاف عقل است . ۲. سخن عمر مطابق با قلبش نبود و اگر چنین بود امثال معاویه ها را خلافت را به صدها جان می فروخت .

روزی عمر از او پس سؤال کرد: چرا نیامدی پیامبر صلی الله علیه و آله را ببینی ؟

او پس گفت : آیا تو پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده ای ؟ عمر گفت : آری دیده ام .

اویس گفت: بلکه لباس پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیده ای، اگر خودش را دیده ای بگو بدانم ابروی آن حضرت پیوسته بود یا باز و گشاده؟

عمر نتوانست جواب بگوید.

شاید از این سؤال فهمیده شود بیگانگی خلیفه با پیامبر صلی الله علیه و آله چقدر بوده است.

در جنگ صفین اویس ندا داد: ای مردم ما کسانی هستیم که روی از جنگ نمی گیریم تا بهشت را بنگریم، مکرر این جمله را می گفت تا تیری بر قلب مبارکش خورد و به شهادت رسید.

عمار بن یاسر (شهادت ۳۷ ق)

مادرش سمیه اولین شهید در بین زنان اسلام که بدست ابوجهل به شهادت رسید و او را آشفته نمود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حق عمار می فرماید: عمار سر تا پا مملو از ایمان است. و نیز فرمود: عمار مع الحق و

الحق مع عمار حیث کان عمار جلدۀ بین عینی وانفی تقتله الفئۀ الباغیۀ. (۲۳)

در مجالس المؤمنین آمده است که نزدیک به شهادتش گفت: بار خدایا! من هیچ کاری را نزدیک تر به رضای شما نمی بینم که نزدیکتر از محاربه و جنگ با این گروه باشد.

در هنگام شهادت عمار، امام امیر المؤمنین علیه السلام بر بالین او آمد و سر او را به زانوی مبارک نهاده فرمود: کشنده عمار و دشنام دهنده و رباینده سلاح او به آتش دوزخ معذب خواهد شد. آنگاه بر عمار نماز گذارد و او را بر خاک سپرد طوبی له و

حسن مآب.

خوش دمی کز بهر یار مهربان میرد کسی

چون ببايد مرد باری این چنین میرد کسی

چون شهید عشق را در کوی خود جا می دهند

جای آن دارد که بهر آن زمین میرد کسی

جناب عمار در ایام خلافت عمر، والی کوفه شد و در کوفه فضائل امام علی علیه السلام را نشر می داد، خبر به خلیفه رسید او را عزل نمود، وقتی به مدینه آمد عمر گفت: آیا از عزل شدن کوفه محزون شدی؟ فرمود: به منصوب بودن از جانب تو

مسرور نبودم تا از عزل شدن محزون شوم.

مالک بن نویره

مالک بن نویره به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله به من ایمان بیاموز، آن حضرت فرمود: الایمان ان تشهد ان لا اله الا الله و انی رسول الله و تصلی الخمس و تصوم شهر رمضان و تؤدی الزکوة و تحج البيت و توالی وصیی .
هذا و اشار الی علی بن ابیطالب علیه السلام :

و این را که بعد از من وصیم خواهد بود دوست داری و اشاره به امام علی علیه السلام کرد. بعد از گفتار حضرت رسول صلی الله علیه و آله مالک برخاست در حالیکه خوشحال و مسرور بود می گفت : تعلمت الایمان و رب الکعبه یعنی به خدا کعبه قسم احکام دین را آموختم .

مورخین آورده اند: بعد از وفات رسول اکرم صلی الله علیه و آله مالک به مدینه آمد سوأل کرد که بعد پیامبر صلی الله علیه و آله چه کسی این مقام را دارد؟

تا اینکه دید ابوبکر روز جمعه بر بالای منبر رفت و برای مردم خطبه خواند!

مالک طاقت نیاورد بعد سوأل کرد آیا تو همان برادر تیمی ما نیستی ؟

گفت هستم ، مالک گفت : چه علتی پیش آمد آن وصی حضرت رسول را که مرا به ولایت او مأمور ساخته بود؟

گفتند: ای اعرابی بسیار است که کاری بعد از کاری حادث می شود!

مالک گفت : والله هیچ کاری دیگر حادث نشد و بلکه شما در کار خدا و رسولش خیانت کرده اید.

بعد به ابوبکر گفت : چه کسی تو را به این منبر بالا برده در حالیکه وصی پیامبر نشسته است ؟

ابوبکر با جمله زشت دستور داد که او را از مسجد بیرون کنند؛ آنوقت قنفذ و خالد بن ولید او را از مسجد بیرون کردند. مالک با ذکر صلوات بیرون رفت .

شیعه و سنی نقل کرده اند که خالد بن ولید مالک بن نویره را بی تقصیر به شهادت رسانید و سر او را از بدنش جدا کرد و با زوجه اش هم بستر شد و نیز طایفه مالک را هم کشت و زنان آنها را اسیر کرد.(۲۴)

سعد بن مالک

سعد بن مالک از جوانان پرشور و انقلابی صدر اسلام بود. او در ۱۷ سالگی به آئین نبی اکرم گروید و در شرایط مشکل قبل از هجرت همه جا مراتب وفاداری خود را به دین اسلام و مخالفت خویش را با سنن نادرست جاهلیت ابراز می کرد.

سعد می گوید: من نسبت به مادرم خیلی مهربان و نیکوکار بودم . موقعی که قبول اسلام کردم و مادرم آگاه شد روزی به من گفت فرزند، این چه دینی است که پذیرفته ای باید از آن دست برداری و به بت پرستی برگردی . و مرا در دین جدیدم سرزنش و ملامت نمود.

سعد که به مادر علاقه زیاد داشت با کمال مهربانی و ادب به وی گفت : من از دینم دست نمی کشم ، و از شما درخواست می کنم که از خوردن و آشامیدن خودداری نکنی ، مادر به گفته فرزند اعتنا نکرد، یک شبانه روز غذا بخورد و فردای آن روز سخت ضعیف و ناتوان شد.

ما در تصور می کرد که سعد با آن همه علاقه و مهری که نسبت به وی دارد اگر او را با حال ضعف بیندازد از دین خود دست می کشد.

به همین جهت روز دوم ، وضع سخن گفتن سعد تغییر کرد. او با منطقی قاطع به مادر گفت : والله لو كانت لك الف نفس فخرجت نفسا نفسا ما تركت دینی به خدا قسم اگر هزار جان در تن کشته باشی و یک یک از بدنت خارج شود من از دینم دست بر نمی دارم .

وقتی مادر از تصمیم جدی فرزند آگاه شد و از تغییر عقیده سعد مایوس گردید امساک خود را شکست و غذا بخورد.(۲۵)
حارث بن عبدالله همدانی

حارث شبی به خدمت حضرت امیر مؤمنان علیه السلام رسید، آن حضرت پرسید چه چیزی ترا در این شب به نزد ما آورده است ؟

حارث عرض کرد: به خدا قسم که دوستی و محبت بر شما من را به نزدت آورده است !

امام علیه السلام فرمود: ای حارث بدان کسی که مرا دوست دارد نمی میرد مگر اینکه در وقت جان دادن مرا ببیند و به دیدن من امیدوار رحمت الهی گردد و نیز نمی میرد کسی که مرا دشمن دارد مگر آنکه در آن وقت مرا به بیند و از دیدن من عرق خجالت بریزد و در ناامیدی نشیند.

یا حار همدان من یمت یرنی

من مؤمن او منافق قبلا

در روایت آمده است که حارث به امام علی علیه السلام عرض کرد: دوست دارم که به منزلم آئی تا مرا با این کار گرامی داری و از طعام ما میل فرمائی . امام فرمود: بشرط آنکه خود را به تکلف و سختی نیندازی . وقتی امام به منزل حارث رفت ،

حارث پاره نانی برای آن حضرت آورد امام علیه السلام شروع به خوردن کرد و حارث عرض کرد که با من چند درهمی هست اگر اجازه بفرمائید. تا چیزی بخرم ، امام فرمود: این نیز از همان چیزی است که در خانه است یعنی عیبی ندارد و تکلیف نیست .

زید بن صوحان العبدي

از فضل بن شاذان روایت است که : که زید از رؤ ساي تابعين و زهاد ايشان بود و چون عايشه به بصره رسيد به او نامه ای نوشت :

این کتابتی است از عایشه زوجه پیامبر صلی الله علیه و آله به فرزندش زید بن صوحان خالص الاعتقاد وقتی این نامه بدست شما رسید مردم کوفه را از نصرت و یاری علی بن ابیطالب باز دار تا امر دیگرم به تو برسد.

وقتی نامه بدست زید رسید جواب نوشت : ما را امر کرده ای به چیزی که به غیر آن را ماءموریم و خود ترک چیزی کرده ای که به آن ماءمور هستی و السلام .

حجر بن عدی (وفات ۶۰ ق)

در مروج الذهب مسعودی است : عدی بن حاتم به معاویه برخورد کرد و معاویه از او سؤال کرد که فرزندان را چه کردی ؟ گفت : آنها در رکاب امام علی علیه السلام به شهادت رسیدند.

معاویه گفت : آیا از انصاف است که فرزندان علی زنده بمانند اما فرزندان شما کشته شوند؟

عدی جواب داد: ای معاویه من انصاف را درباره علی علیه السلام رعایت نکردم . زیرا او کشته شد و من زنده ماندم ، می بایست جان خود را در زمان حیات فدایش می کردم .

معاویه گفت : هنوز از قصاص خون عثمان باقی مانده او را برطرف نمی کند مگر خون شریفی از اشرف یمن ، (غرض معاویه جناب عدی بود.)

عدی فرمود: والله قلبهای ما که بغض تو را در سینه های ما است دارا می باشد و شمشیرهای ما که با تو جنگ کردیم به شانه های ما می باشد و بدرستی که قطع حلقوم و رسیدن جان به سینه آسانتر است بر ما از شنیدن سخن سوپی درباره مولای مان حضرت علی علیه السلام .

زهیر بن قین (شهادت ۶۱ ق)

در سال ۱۶ هجری در کربلا در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسید.

بعد از بیانات شب عاشورای امام حسین علیه السلام اصحاب یکی پس از دیگری وفا داری خود را ابراز می نمودند. زهیر بن قین برخاسته عرضه داشت: به خدا سوگند که من دوست دارم کشته شوم آناه زنده گردم دوباره کشته شوم تا هزار مرتبه مرا بکشند و زنده شوم و در مقابل آن خداوند شما و فرزندان و اهلیت شما را سالم نگه دارد.

عبدالله بن جعفر طیار (وفات ۸۰ ق)

ابن شهر آشوب روایت کرده است: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله با عبدالله بن جعفر که کودک و در حال بازی بود برخورد نمود که او خانه از گل می ساخت حضرت فرمود: چرا این خانه را درست می کنی؟ گفت می خواهم بفروشم فرمود که قیمتش را می خواهی چه کار کنی؟ گفت: رطب می خرم و می خورم. حضرت دعا کرد؛ خداوند در دستش برکت بگذار و سودش را سودمند گردان.

بعد از آن وقتی بزرگ شد چیزی نخرید که در آن سودی نکند و مال بسیار زیادی بدست آورد وجود بخشش وی که زبان زد مردم بود بسیار زیاد بود.

در مروّج الذهب آمده که وقتی اموال عبدالله بن جعفر تمام شد از خدا طلب مرگ کرد و غرض کرد بارالها تو مرا عادت به جود و سخا دادی و من عادت نمودم که مردم را بذل و بخشش عطا کنم پس اگر مال دنیا را از من قطع خواهی کرد مرا در دنیا باقی نگذار و بعد از چند روز دیگر از دنیا رحلت کرد.

ابو همدان معروف به قنبر

روزی حجاج بن یوسف ثقفی گفت: من میل دارم که یک نفر از محبین علی را پیدا کنم و برای تقرب به خدا خون او را بریزم، اصحاب حجاج گفتند: ما کسی را قدیمی تر از قنبر غلام علی علیه السلام سراغ نداریم.

حجاج گفت او را حاضر کنید.

وقتی جناب قنبر حاضر شد، حجاج گفت: تو قنبر هستی فرمود: بلی. گفت کنیه ات ابو همدان است؟ فرمود: بلی گفت: تو بنده علی بن ابیطالب هستی؟ فرمود: من بنده خدا هستم و علی علیه السلام ولی نعم من است. گفت: از دین علی علیه السلام تبری و بی زاری بجو.

فرمود: تو مرا راهنمایی به دینی کن که افضل از دین علی علیه السلام باشد.

گفت: حال که تبری از دین او نمی جویی، به هر قسمی که بخواهی کشتن خود را اختیار کن، تا تو را به آن طریق به قتل برسانم.

فرمود: اختیار با خود تو، به هر صورت که تو مرا به قتل برسانی من هم ترا به همان شکل به قتل می رسانم و به تحقیق امیر المؤمنین علیه السلام به من فرمود: که من با ذبح و سر بریدن به شهادت می رسم .

ذکوان غلام امام حسین علیه السلام

ذکوان شاعری توانا و زباندار و حاضر جواب ، شجاع و قویدل و مدافع اهل بیت علیهم السلام بود.

روزی امام حسین علیه السلام بر معاویه وارد شد، ذکوان نیز در رکاب حضرت بود معاویه از امام حسین علیه السلام احترام کرد و او را بر جای خود نشانید و برای اینکه کینه دیرینه که از جنگ جمل میان علی علیه السلام و زبیر حاصل شده بود میان امام حسین علیه السلام و عبدالله بن زبیر بر انگیزد به امام حسین علیه السلام گفت : این مرد را که (نشسته اشاره به عبدالله بن زبیر) می بینی ؟ امام سکوت کرد، عبدالله بن زبیر به معاویه گفت : ما منکر فضیلت حسین و قرابت و نزدیکی او به رسول خدا صلی الله علیه و آله نیستیم ، اگر می خواهی فضیلت زبیر را بر ابوسفیان بیان کنم ؟

ذکوان غلام امام حسین علیه السلام به سخن آمد و گفت : بلکه اگر سخن بگویم با منطق سخن خواهد گفت و اگر سکوت می کند از حلم و بردباری است و قضاوت را به مردم وامی گذارد، و من اینک سخن می گویم ، سپس اشعاری سرود که خلاصه اش چنین است : چرا از گذشته سخن می گوید که در سخن از گذشته قضاوتها درست نیاید، زیرا بعضی اظهار حقایق کوتاهی می کنند و برخی از درک قاطرند. آخر چه کسی می تواند خود را با نور درخشان و ماه تابنده ، فرزند بهترین مردمان مقایسه کند؟

معاویه گفت : ذکوان : راست گفتی ، خدا امثال ترا در میان موالی زیاد گرداند.

این زبیر گفت : اگر حسین علیه السلام سخن می گفت جوابش را می دادیم یا احتراماً سکوت می کردیم ، لیکن سخن غلام ، جواب ندارد.

ذکوان گفت : این غلام بهتر از تو است که من غلام رسول خدایم که پیامبر فرمود:

مولی القوم منهم ، غلام هر جمعیتی از ایشان است .(۲۶)

هشام بن حکم (وفات ۱۷۹ ق)

به دستور هارون الرشید مجلس مناظره ای را تشکیل می دهند و متکلمین را جمع می کنند همه منتظرند، جناب هشام بن حکم وارد شد، به همه اهل مجلس سلام کرد و برای جعفر برمکی که به دستور هارون الرشید مجلس را پیا کرده بود امتیازی قائل نشد.

در این هنگام مردی از میان جمعیت صدا زد: ای هشام! چرا و به چه دلیل، علی را بر ابوبکر فضیلت می دهی؟ در صورتیکه خداوند می فرماید: ... دومی از آن دو نفر پیامبر و ابوبکر که شب هجرت در غار ثور پنهان بودند و قتیکه در غار بودند، به رفیقش گفت: اندوهگین مباش خدا با ما است... (۲۷)

هشام: ای مرد بگو ببینم، اندوه ابوبکر برای چه و چگونه بود، آیا خداوند از غم و اندوه او خشنود بود یا ناراضی؟ آن مرد ساکت ماند و از دادن پاسخ خودداری کرد.

هشام: اگر گمان می کنی که خداوند از اندوه ابوبکر خشنود بوده است، پس چرا پیامبر اسلام او را از این غم و اندوه تهی کرد و فرمود: اندوهگین مباش. (۲۸)

آیا پیامبر او را از کاری که اطاعت از خدا بود منع می کرد؟ و اگر می پنداری که آفریدگار نسبت به اندوه ابوبکر رضایت نداشت، پس چگونه افتخار می دانی چیزی را که برخلاف رضای خدا بوده است؟ ای مرد تو خود بهتر می دانی که خداوند در این مورد فرموده است پس آفریدگار از طرف خود آرامش و اطمینانی به پیغمبرش و به مؤمنان فرو فرستاد.

آنگاه هشام رو به آن مرد کرد و گفت: شما روایت کرده اید و ما نیز از پیامبر نقل کرده ایم که بهشت مشتاق چهار نفر است: علی بن ابیطالب، مقداد بن اسود، عمار یاسر و ابوذر غفاری، در این روایت نام مولای ما علی بن ابیطالب علیه السلام هست اما جای بزرگ شما ابوبکر در آن میان خالی است. بنابراین برتری علی علیه السلام بر ابوبکر مسلم می شود.

نیز شما گفته اید و ما نیز قائلیم و توده مردم همه می گویند: کسانی که از حریم اسلام دفاع کردند چهار تن می باشند: علی بن ابیطالب علیه السلام زبیر بن عواد، ابو دجانة انصاری و سلمان فارسی.

در اینجا نام امام ما در صدر قرار گرفته است و لیکن پیشوای شما از این فضیلت نیز محروم است و ما به این جهت رهبر خود را از رهبر شما برتر می دانیم.

نیز شما قائلید و ما نیز گفته ایم و همه مردم می گویند:

که قاریان (عهد پیامبر) چهار نفرند: علی بن ابیطالب علیه السلام عبدالله بن مسعود، ابی بن کعب و زید بن ثابت که سرور ما علی علیه السلام دارای فضیلت است ولی ابوبکر از این موقعیت نیز برخوردار نیست و همین لحاظ ما علی را بر او مقدم می داریم.

دیگر این که هم شیعه و هم سنی نقل کرده اند که : پاکان و پاکیزگان چهار تن می باشند: علی بن ابیطالب علیه السلام فاطمه ، حسن و حسین ، جایگاه بلند پیشوای ما علی بن ابیطالب علیه السلام در میان این بزرگواران مشاهده می شود ولی پیشوای شما از این فضیلت نیز بی بهره است . بدین جهت علی علیه السلام بر ابی بکر برتری دارد.

و بالاخره هم شیعه و هم سنی نقل کرده اند که : شهیدان راه حق چهار تن می باشند: علی بن ابیطالب علیه السلام جعفر بن ابیطالب ، حمزه و عبیده بن حارث ، با توجه به اینکه نام پیشوای ما در سرلوحه نام شهیدان راه حق و حقیقت است ، از این رو ما علی را برتر و مقدم بر دیگران می دانیم .

هارون که بطور مخفی سخنان هشام را گوش می داد ناگهان طاقت نیاورده پرده را به یک سو زد و جعفر برمکی به مردم دستور داد از خانه بیرون شوند، همگی رفتند در حالیکه سخت وحشت زده و بیمناک بودند، هارون نیز بر آشفته مجلس را ترک کرد در حالیکه می گفت : این که بود؟ به خدا قسم او را خواهم کشت و در آتش خواهم سوزانید!!(۲۹)

البته این حدیث از حضرت عبدالعظیم حسنی نقل شده است .

حسین بن زید، ذوالدمعہ (وفات یا ۱۹۱ ق)

حسین بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام مکنی به ابی عبدالله و ملقب به حسین ذوالدمعہ یا ذوالعبره نوه امام سجاد علیه السلام و پسر زید شهید است که در سال ۱۱۴ یا ۱۱۵ در شام متولد و در سنه ۱۹۰ یا ۱۹۱ در سن ۷۶ سالگی در مدینه طیبه در گذشت و در همانجا بخاک سپرده شد.

دمع و عبر، هر دو به معنای اشک ریختن است و ذوالدمعه و ذوالعبره یعنی صاحب اشک . پسرش یحیی روایت می کند که مادرم به پدرم گفت : چرا این قدر گریه می کنی ؟ پدرم پاسخ داد: آیا دو تیر و آتش ، سرور و شادی برای من باقی گذاشته است؟! دو تیر اشاره است به شهادت پدر و برادرش و آتش کنایه از آتش جهنم است .(۳۰)

جنید و کشتن فارس قزوینی

جنید گوید: کسی از طرف امام هادی علیه السلام برایم خبر آورد که امام ترا دستور داده تا فارس را بکشی ، گفتم : تا وقتی از زبان امام نشنوم اقدام نمی کنم ، پس از آن که پاسخ من به امام هادی علیه السلام رسید مرا احضار کرد و فرمود: باید فارس را بکشی و مبلغی به من داد و فرمود: با این پول سلاحی تهیه کن و به من نشان ده ، رفتم شمشیری خریداری نمودم ، خدمت امام ارائه دادم ، فرمود: این خوب نیست آن را برگردان و سلاح دیگری بخر، بار دوم ساطور خریدم امام آن را

پسندید و فرمود: خوب است ، به قصد کشتن فارس خارج شدم ، بین نماز مغرب و عشا از مسجد خارج شدم ، با ساطور ضربتی بر سرش زدم که فریادش بلند شد، با ضربه ام کارش تمام شد، ساطور را از دست انداختم .
در اثر صدای او جمعیت اجتماعی کردند، چون جز من کسی آنجا نبود مرا گرفتند و چون سلاحی نداشتم رهایم کردند و به برکت توجه امام ، ساطور مفقود شد مردم به جستجو پرداختند، حتی کوچه و خانه های نزدیکی را جستجو کردند لیکن اثری نیافتند.(۳۱)

حجاج بن عمرو بن غذیه انصاری

او از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از خواص یاران امیر المؤمنین علیه السلام و از کسانی است که در تمام حالات با کمال جدیت از آن حضرت پشتیبانی کرده است حجاج بن عمرو مردی با شهامت و دلیر بود، وقتی از جانب امیر المؤمنین علیه السلام مأمور شد تا نامه ای برای معاویه ببرد، پس از آن که نامه را به معاویه رسانید، گویا در مسجد بوده است ، زمینه را برای سخنرانی آماده دید، جلو روی معاویه سر پا ایستاد، به مردم شام چنین خطاب کرد: ای مردم ، سه چیز را با سه چیز مقایسه کنید سپس خود قضاوت نمائید: شام هرگز از نظر موقعیت دینی به مدینه نمی رسد و معاویه با علی هم طراز نیست ، شما مردم شام نیز با مهاجرین و انصار برابر نیستند.(۳۲)

سید رضی (وفات ۴۰۶ ق)

سید رضی روزی نزد الطایع بالله نشسته بود و بی اعتنا به جاه و جبروت ، خلیفه محاسن خود را به دست گرفت ، به طرف بینی بالا می برد. خلیفه خواست که بر سید طعنه بزند و قدرت پرزرق و برقش را به رخ او بکشد، رو به سید کرد گفت :
گمان می کنم بوی خلافت را استشمام می کنی ؟

سید رضی با همان متانت و شجاعت همیشگی پاسخ داد: بلکه بوی نبوت را استشمام می نمایم . (۳۳)

شیخ مفید (وفات ۴۱۳ ق)

نورانیت علم و دانش و اخلاص در وجود شیخ به درجاتی او را فرا گرفته که وقتی فتوایی را به طور غیر عمد و به اشتباه جواب داد حضرت ولی عصر (عج) خود با پیغامی آن را اصلاح فرمود پس از مدتی که مرحوم شیخ مفید آگاه شد و در پی آن از دادن فتوا منصرف گردید، آن حضرت طی نامه ای خطاب به مرحوم مفید فرمود:
بر شماست که فتوا بدهید و بر ماست که شما را استوار کرده و نگذاریم در خطا بیفتید.

نقل کرده اند که : مسأله ای فقهی بین استاد و شاگردش سید مرتضی بحث گردید که استاد نظری و شاگرد نظری دیگری داشت . با بحث و ارائه دلیل مشکل حل نشد، هر دو راضی به قضاوت امام مؤمنان علیه السلام شدند، مسأله را بر کاغذی نوشته و بالای ضریح مقدس حضرت گذاردند. صبح روز بعد که کاغذ را برداشتند دست خطی مزین به چنین نوشته ای دیدند که :

انت شیخی و معتمدی و الحق مع ولدی علم الهدی (۳۴)

(ای شیخ مفید) تو مورد اطمینان من هستی و حق با فرزندم سید مرتضی ، علم الهدی است .

برخی بر این باورند که در طول ۳۰ سال ، ۳۰ توقیع و نامه شریف از ناحیه مقدس حضرت ولی عصر (عج) برای شیخ مفید صادر شده که در عنوان بسیاری این جمله نورانی دیده می شود: برادر گرامی و استوار؛ شیخ مفید. (۳۵) در اواخر ماه صفر ۴۱۶ هجری بود که نامه ای از ناحیه مقدسه به شیخ مفید فرستاده شد.

للاخ السدید و الولی الرشید الشیخ المفید... برادر گرامی ، استوار و دوست راه یافته شیخ مفید... (۳۶)

در نامه ای دیگر در ۲۳ ذی حجه از طرف امام عصر (عج) به شیخ مفید رسید که چنین آمده است :

بسم الله الرحمن الرحيم سلام الله عليك ايها الناصر للحق الداعي اليه بكلمة الصدق (۳۷)

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر، سلام خدا بر تو ای یاری کننده حق و دعوت کننده و به سوی او کسی که با صدق و راستی به سوی خدا دعوت می کنی ...

سید مرتضی (وفات ۴۴۰ ق)

وصیت به نماز:

سید مرتضی در وصیت و سفارش خود چنین آورده است : تمام نمازهای واجب مرا که در طول عمرم خوانده ام به نیابت از من دوباره بخوانید.

وقتی این سفارش ایشان نقل شد نزدیکان و اطرافیان شگفت زده شدند و پرسیدند چرا؟ شما که فردی وارسته بودید و اهمیت فوق العاده ای به نماز می دادید.

سید در پاسخ فرمود: آری من علاقمند به نماز بلکه عاشق نماز و راز و نیاز با خالق خود بودم و از این راز و نیاز هم لذت فراوان می بردم ، از این رو همیشه قبل از فرا رسیدن وقت نماز لحظه شماری می کردم تا وقت نماز برسد و این تکلیف

الهی را انجام دهم و به دلیل همین علاقه شدید و لذت از نماز، وصیت می کنم که تمام نمازهای مرا دوباره بخوانید زیرا تصور من این است که شاید نمازهای من صد در صد خالص برای خدا انجام نگرفته باشد بلکه در صدی از آنها به خاطر لذت روحی و معنوی خودم به انجام رسیده باشد! پس همه اینها را قضا کنید چون اگر یک درصد از نماز هم برای غیر خدا انجام گرفته باشد شایسته درگاه الهی نیست . و می ترسم به همین سبب اعمال و راز و نیازهای من مورد پذیرش خدای منان قرار نگیرد.

ابوریحان بیرونی (وفات ۴۴۰ ق)

به هنگام احتضار ابوریحان ، مرد فقیهی به ملاقاتش رسید سؤالی از فقیه کرد آن فقیه بیان داشتند حال چه وقت پرسش است . ابوریحان گفت : من می دانم که در حال احتضارم . ولی آیا بمیرم بهتر است یا بمیرم و بدانم بهتر است یا بمیرم و ندانم ؟ بالاخره خواهم مرد، پس بدانم و بمیرم بهتر است .

آن فقیه جواب مسأله را داد و می گوید: هنوز به خانه نرسیده بودم که صدای گریه و ناله از منزل ابوریحان برخاست و گفتند: ابوریحان وفات کرد.(۳۸)

سید بن طاووس (وفات ۶۶۴)

فقیه پاک راءى حله در كتاب مهج الدعوات خاطره ای از سفر به سامراء را چنین بازگو می کند:

در شب چهارشنبه سیزدهم ذیقعده سال ۶۳۸ در سامرا بودم . سحرگاهان صدای آخرین پیشوای معصوم حضرت قائم علیه السلام را شنیدم که برای دوستانش دعا می کرد و می گفت :

پروردگارا! آنها را در روزگار سرفرازی ، سلطنت ، چیرگی ، و دولت ما به زندگی باز گردان .(۳۹)

او سحری دیگر در سرداب سامرا صدای مولایش را آشکارا شنید که برای پیروانش دعا می کرد و پروردگار خود را چنین می خواند:

پروردگارا! شیعیان از پرتو نور ما و باقیمانده گل وجود ما آفریده شده اند و گناهان فراوانی به پشتگرمی دوستی و ولایت ما انجام داده اند. پس گر گناهانشان میان تو و آنها فاصله ای پدید آورده میان آنها را اصلاح کن و گناهانشان را از خمس ما جبران فرما. پروردگارا! آنها را از آتش دور کرده ، در بهشت جای ده و همراه دشمنان ما در خشم و عذاب خویش نیفکن .(۴۰).

شیخ شهاب الدین سهروردی (وفات ۵۹۰ - ۵۸۱ ق)

جهان هیچگاه ، از حکمت ، و از وجود کسی که قائم به حکمت باشد، و حجج و بینات خدا نزد او باشد، خالی نبوده است . و این چنین کسی ، خلیفه خداست در زمین و تا زمین و آسمان برپاست ، چنین خواهد بود.(۴۱)

مقدس اردبیلی (وفات ۹۳۳ ق)

یکی از شاگردان مرحوم مقدس اردبیلی که فردی دانشمند و پارسا بود می گوید:

من در مدرسه ای که حجره های آن در صحن مطهر امیر مؤمنان علی علیه السلام قرار داشت ، سکونت کرده ، به فرا گرفتن علم اشتغال داشتم .

در یکی از شبهای تاریک پس از آنکه از مطالعه فارغ شدم از حجره برون آمدم و به اطراف نگاه می کردم که ناگهان دیدم مردی با سرعت به طرف قبه مبارک می رود. با خود گفتم شاید این مرد می خواهد به حرم دستبرد بزند و قندیلهای حرم مطهر را به یغما ببرد! به ناچار به طوری که او متوجه نشود. تعقیبش کردم دیدم به طرف در حرم مبارک رفت و اندکی توقف کرد. بلافاصله قفل در گشوده شد و بر زمین افتاد و در باز شد و او وارد گردید و بعد در دوم و سوم نیز به همان صورت باز شد. دیدم آن مرد به کنار مرقد مطهر مشرف شد، سلام عرض کرد و از جانب قبر مطهر پاسخ داده شد. من صدایش را شناختم و متوجه شدم با امام علیه السلام درباره کسی یکی از مسائل علمی گفتگو می کند، پس از آنکه پاسخ خود را شنید از آنجا بیرون آمد. من هم در تعقیب او حرکت کردم . وقتی به دروازه شهر رسید، هوا روشن شده بود. پس از آنکه از دروازه خارج شد با صدای بلند او را مورد خطاب قرار داده ، گفتم : ای مولا ما، من از آغاز تا انجام کار همراه شما بودم ، اینک بفرمایید آن دو بزرگ که با آنها درباره مسائل علمی صحبت می کردید چه کسانی بودند؟ مقدس وقتی این درخواست را شنید، پس از آن که تعهدات لازم را گرفت که تا موقع حیاتش به کسی اطلاع ندهم ، فرمود: ای فرزند من ! بسیاری از اوقات مسائل مختلفی برای من گنگ و مبهم می ماند، پس در هنگام شب به مرقد مطهر امیر مؤمنان علیه السلام می روم و مسأله را برای حضرت مطرح و جوابش را دریافت می کنم . امشب نیز بر طبق معمول به حضور انور شرفیاب شدم و حضرت مرا به صاحب الزمان (عج) حواله کرد و فرمود:

فرزندم مهدی (عج) در مسجد کوفه است ، به حضورش برس و پاسخ مسائل خود را از آن استدعا کن . آن آقای را که در مسجد کوفه دیدی حضرت مهدی (عج) بود.(۴۲)

شهید ثانی (شهادت ۹۶۶ ق)

باید دانست که آموختن مسائلی که در کتب فقهی آمده است در نزد خدا فقه نیست . فقه در نزد خداوند، درک جلال و عظمت خدا است و این علم است که خوف و هیبت خدا را در دل انسان حاضر می کند، و شخص را اهل خشوع و تقوی می سازد.(۴۳)

شیخ بهائی (وفات ۱۰۳۰ ق)

همکاری مجتهدان شیعه با پادشاهان صفوی فقط و فقط برای ترویج دین بود.

امام خمینی رحمه الله در این باره می فرماید:

یک طایفه از علماء، اینها گذشت کرده اند از یک مقاماتی و متصل شده اند به سلاطین ، لیکن برای ترویج دیانت و ترویج تشیع اسلامی ، (با سلاطین) ترویج مذهب حق ، اینها متصل شده اند به یک سلاطین و این سلاطین را وادار کرده اند، خواهی نخواهی برای ترویج مذهب تشیع .

اینها آخوند درباری نبودند. این اشتباهی است که بعضی نویسندگان ما می کنند... اینها اغراض سیاسی داشتند. اغراض دینی داشتند. نباید تا یکی کس به گوشش خورد که مثلا علامه مجلسی محقق ثانی شیخ بهائی (رضوان الله علیهم) با اینها روابط داشتند و می رفتند سراغ اینها، همراهیشان می کردند، خیال کند که اینها مانده بودند برای جاه ...

آنها گذشت کردند، گذشت . یک مجاهده نفسانی کرده اند برای اینکه مذهب را به وسیله آنها، به دست آنها ترویج کنند.(۴۴) نوشته اند: زمانی شیخ بهائی به همراه گروهی از شاگردانش برای خواندن فاتحه به قبرستان رفت ، بر سر قبرها می نشست و فاتحه ای نثار گذشتگان می کرد، تا اینکه به قبر بابا رکن الدین (۴۵) رسید. آوایی شنید که سخت او را تکان داد. از شاگردانش پرسید: شنیدید چه گفت ؟ گفتند: نه ، شیخ بعد از آن ، حال دیگری داشت همواره در حال دعا و گریه و زاری بود. گرچه او هیچ گاه از عبادت غافل نبود ولی اکنون بیش از پیش به مناجات و دعا اهمیت می داد. مدتی بعد یکی از شاگردانش از او پرسیدند آن روز چه شنیدی ؟ او گفت : به من گفتند آماده مرگ باشم .(۴۶)

ملاصدرا (وفات ۱۰۵۰ ق)

با گمنامی و شکسته حالی به گوشه ای خزیدم . دل از آرزوها بریدم و با خاطری شکسته به ادای واجبات کمر بستم و کوتاهیهای گذشته را در برابر خدای بزرگ به تلافی برخاستم . نه درسی گفتم و نه کتابی تاءلیف نمودم زیرا اظهار نظر و تعریف در علوم و فنون و القای درس و رفع اشکال و شبهات و...

نیازمند تصفیه روح و اندیشه و تهذیب خیال از نابسامانی و اختلال ، پایداری اوضاع و احوال و آسایش خاطر از کدورت و ملال است و با این همه رنج و ملالی که گوش می شنود و چشم می بیند چگونه چنین فراغتی ممکن است ...

ناچار از آمیزش و همراهی با مردم دل کندم و از انس با آنان مایوس گشتم تا آنجا که دشمنی روزگار و فرزندانش زمانه بر من سهل شد و نسبت به انکار و اقرارشان و عزت و اهانتشان بی اعتنا شدم . آنگاه روی فطرت به سوی سبب ساز حقیقی نموده ، با تمام وجود در بارگاه قدسش به تضرع و زاری برخاستم و مدتی طولانی بر این حال گذراندم .(۴۷)

صدرالمتألهین در طی نامه ای از کهک قم به استادش مرحوم میر داماد وضع روحی خود را چنین ترسیم می کند:

و اما احوال فقیر بر حسب معیشت روزگار و اوضاع دنیا به موجبی است که اگر خالی از صعوبتی و شدتی نیست ... اما بحمدالله که ایمان به سلامت است و در اشراقات علمیه و افاضات قدسیه و ارادت الهیه ... خللی واقع نگشته ... از حرمان ملازمت کثیر السعاده بی نهایت متحسر و محزون است . روی طالع سیاه که قریب هفت هشت سال است که از ملازمت استاد الامجد و رئیس محروم مانده ام و به هیچ روی ملازمت آن مفخر اهل دانش و بینش میسر نمی شود... به واسطه کثرت وحشت از صحبت مردم وقت و ملازمت خلوات و مداومت بر افکار و اذکار بسی از معانی لطیفه و مسائل شریفه مکشوف خاطر علیل و ذهن کلیل گشته ... (۴۸)

صدرالمتألهین در کتاب اسفار چنین می گوید: حاشا که احکام و مقررات بر حق و تابناک شرعی با معارف بدیهی و یقینی عقلانی ، ناهماهنگ باشد و نابود باد فلسفه و حکمتی که قواعد و یافته هایش مطابق با کتاب الهی و سنت نبوی نباشد.(۴۹)

ملا محمد تقی مجلسی (وفات ۱۰۷۰ ق)

ملا محمد تقی مجلسی در اجازه نامه ای که در سالهای آخرین عمر برا فرزندش علامه محمد باقر مجلسی نوشت راه او را که ادامه راه خودش بود برای وی چنین ترسیم کرد: پس به درستی که من ، او و نفس خطا کار خود را به تقوای خدای تبارک و تعالی وصیت می کنم : که آن وصیت خدای تعالی به انسانهای اولین و آخرین است . و اینکه مراقبت خود را بذل کند و اخلاص در علم و عمل داشته باشد که : به درستی مردم همگی هلاک می شوند.

مگر عالمان و عالمان فرهنگی هلاک می شوند، مگر عاملان به علم خود، و عاملان همگی هلاک می شوند، مگر مخلصان و مخلصان نیز در معرض خطری بزرگ قرار دارند. و اینکه در هر روز جزئی از قرآن عظیم را با تدبیر و تفکر بخواند. در هر روز وصیت مولای ما امیر مؤمنان علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام ، سرور جوانان بهشت ، را که در نهج البلاغه ذکر شده (و در کتابهای دیگر آمده).

ملاحظه نماید و به آن و دیگر وصایای آن حضرت و ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین) عمل نماید.

ریاضت و جهاد با نفس را ترک نکند که خدای تعالی فرموده: و الذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا و ان الله لمع المحسنین (۵۰).

و کسانی که در راه ما مجاهده کردند، به یقین ما آنان را به راههای خود هدایت می کنیم و به درستی که خداوند با احسان کنندگان است. (۵۱)

فیض کاشانی (وفات ۱۰۹۱ ق)

فیض احسان بی پایان تو را چگونه شکرگزارم که از من ناتوان نمی آید و زبان ثنای عظمت و کبریای تو از کجا آرم، چون این زبان آن را نمی شاید. طوطی جان در هوای تو با شکر، شکر تو می جوید و بلبل روح در گلزار فتوح به نوای عجز و انکسار، ثنای کبریای تو می گوید: خیال جمال رخسارت قهرمان عشق را بر قلوب مشتاقان دیدارت گماشته تا جز تو نبینند و کلک بدایع آثارت از قلم حقایق انجام الهام بر الواح ارواح اهل عرفان نگاشته تا با غیر ننشینند...

... در این مجموعه که گلزاری است از عالم قدس، گلهای رنگارنگ شکفته و در آن گلها، مل های گوناگون نهفته، از آن گلها نفخه های جانفزای روحانی به مشام اهل دل می وزد تا هزار دستان چمن انس را بر تو ترنم دارد و از آن مل ها طربهای حیات بخش ربانی به روان مشتاقان می رسد تا می پرستان میکده قرس را در اهتزاز آرد. (۵۲)

علامه مجلسی (وفات ۱۱۱۱ ق)

فقیه در اخبار آل محمد صلی الله علیه و آله، بیشتر به معنای عالمی است که اهل عمل باشد، و عیوب و آفات نفس را بشناسد، و دل از دنیا بر گرفته و زهد پیشه کرده باشد و همواره شیفته نعمت جاوید قرب و وصال خدا باشد. (۵۳)

وحید بهبهانی (وفات ۱۲۰۵ ق)

قرآنی به خط میرزای نیریزی، که جلد آن به یاقوت و الماس و زبرجد و سایر سنگهای گرانبها آراسته بودند، از سوی آقا محمد خان قاجار برای آقا فرستاده شد. آورندگان قرآن به منزل آقا رفته، در کوفتند آقا در را باز کرد و در حالی که قلم به دست مبارکش بود به فرستادگان دربار نگریست و فرمود: چه کار دارید؟

گفتند: حضرت سلطان قرآنی برایتان فرستاده است. آن حضرت نگاهی به قرآن آراسته کرده و فرمود: این زینتها چیست که بر جلد آن قرار گرفته؟

استاد فرمود: چرا کلام خدا را چنین کرده ، سبب حبس و تعطیل آن می شوید: آنها را از جلد قرآن جدا کرده ، بفروشید و قیمتش را میان دانشجویان علوم دینی و تهیدستان قسمت کنید.

فرستادگان دربار گفتند: قرآن را بپذیرید، به خط میرزای نیریزی است و بهای بالایی دارد.

استاد فرمود: هر کس قرآن را آورده ، آن را نزد خویش نگهدارد و پیوسته تلاوت کند. یگانه روزگار با این سخن در را بست و پی کار خویش رفت. (۵۴)

ملا مهدی نراقی (وفات ۱۲۰۹ ق)

در میان دانشمندان علم اخلاق ، نراقی نخستین شخصی است که به این موضوع اساسی توجه خاصی نشان داده و دیگران نیز از وی الگو گرفته اند او در بخشی از این بحث مهم چنین می نویسد: برآستی بدن انسان مادی و فناپذیر، ولی روح او جاودانی است به همین خاطر اگر این روح با اخلاق خوب آراسته گردد، در سعادت ابدی از نعمتهای الهی بهره مند می شود و اگر خود را آلوده به پلیدیها کرد در عذاب همیشگی غوطه ور خواهد شد. (۵۵)

ملا مهدی در جای دیگر بیان می کند:

آگاه به احوال روزگار می داند، آداب درس خواندن و درس دادن در میان مردم غریب مانده و افراد خبره برآندند. روزگار و مردم اش فاسد شده اند و کسانی بر مسند تدریس تکیه زده اند که دانش شان اندک و نادانی شان بیشتر است . جایگاه دانش و دانشمند سقوط کرده و آداب دانش آموزی در میان جویندگان از میان رفته است. (۵۶)

ملا احمد نراقی :

شکی نیست که حصول ملکه اجتهاد و فهم آیات و اخبار و کلمات علمای ابرار، موقوف است به تکمیل قوه نظریه و تشحیذ ذهن می گردد. پس تامل در این امور از ابتداء از برای طالب فی الجمله مطلوب و سعی در آن ها مرغوب است و بسا باشد که لازم باشد. بلکه مقصود آن است که در این امور به قدر ضرورت اکتفا کند. پس اگر تا ممکن باشد تشحیذ ذهن مطلوب و تقویت قوه نظر مستحسن باشد باید آدمی همه عمر خود را صرف آن کند. (۵۷)

مرحوم ملا احمد نراقی

معلم در تعلیم قصد تقرب به خدا داشته باشد و غرض او از درس گفتن جاه و ریاست و بزرگی و شهرت و مقصودش مجمع آرای و منظورش خودنمایی نباشد یا طمع وظیفه سلطان یا مال دیگران او را به تعلیم واداشته باشد. بلکه منظور او به غیر از ارشاد و احیای دل های مرده و رسیدن به ثواب های پروردگار چیزی نباشد. (۵۸)

او می گوید: از همراهی و همنشینی جاهلان و فرومایگان بپرهیز و از همنشینی کسانی که دائماً در پی نام و ناند بگریز که دلت را سیاه می کند... بر تو باد به قناعت و کفاف و دوری از اسراف که قناعت ، گنجی پایان ناپذیر است . (۵۹)

سید بحرالعلوم (وفات ۱۲۱۲ ق)

شعر عربی را در رثای سالار شهیدان علیه السلام سروده که ما به معانی اش می پردازیم .
این چه حادثه بزرگی است که از بزرگی آن کوه و بیابان متزلزل شده است .
این ناله ها از چه بلند است ! گویا ناله ها از سوز قلبها زبانه می کشند.
چه شده است که چشمه های اشک دیده ها جاری است و جویباری از آن ها
بر روی بهوش اند و مست نیستند. (۶۰)

روزی مرحوم علامه بحرالعلوم وارد حرم مطهر امام امیر مؤمنان علیه السلام شد و سپس این شعر را زمزمه کرد:

چه خوش است صوت قرآن

زتو دلربا شنیدن

به رخت نظاره کردن

سخن خدا شنیدن

پس تر آن از بحرالعلوم سبب خواندن این شعر را پرسیدند و فرمود: وقتی وارد حرم حضرت علی علیه السلام شدم دیدم مولایم حضرت حجه بن الحسن (عج) در بالای سر به آواز بلند قرآن تلاوت می کند. وقتی صدای آن بزرگوار را شنیدم این شعر را خواندم . (۶۱)

فقیه عالم بزرگ صاحب مفتاح الکرامه شبی از شبها در خانه خویش مشغول شام خوردن بوده است . کسی در خانه او را می کوبد سید می شناسد که کوبنده در خادم استادش علامه بحرالعلوم است بشتاب می رود و در را باز می کند. خادم می گوید: شام بحرالعلوم را نزد او گذاشته اند او نمی خورد و منتظر شماس است . سید جواد عاملی به تعجیل به خانه بحرالعلوم می رود. همینکه وارد می شود چشم بحرالعلوم به او می افتد فریاد می زند:

آیا از خدا نمی ترسی ؟ آیا خدا را مراقب خود و اعمال خود نمی دانی ، از خدا شرم نمی کنی ؟

آقا! چه روی داده است ؟

می خواستی چه روی بدهد؟ مردی در همسایگی تو زندگی می کند بی بضاعت ، او تاکنون هر شبانه روز مقداری خرمای زاهدی از بقال محل نسبه می گرفت و با عیال خود، با آن خرما، گذران می کرد. و جز این تمکینی نداشت . حالا یک هفته است که خانواده او جز خرما چیزی نخورده اند. امروز مرد به بقال رجوع می کند تا از همان خرما برای خوراک شب خود و خانواده اش بگیرد، بقال می گوید: قرض تو زیاد شده است . مرد گرسنه و بی شام . با این وضع تو سرگرم شام خوردن بودی ؟ در حالی که این مرد همسایه تو است و تو او را می شناسی ، فلانی است .

آقا! والله از حال او اطلاع نداشتیم .

بحرالعلوم می گوید:

اطلاع نداشتی ؟ چرا اطلاع نداشتی ؟ همه خشم من از همینجاست . چرا از حال برادران و همسایگان بیخبر بمانی و از حال و روزگار آنان جويا نشوی و آگاه نگردی ؟ سید جواد! اگر از حال این مرد بینوا مطلع بودی و اینگونه با خیال راحت ، خود را به خوردن شام مشغول شده بودی ، یهودی بودی ، بلکه کافر بودی ، دیگر تو را مسلمان به حساب نمی آوردم . (۶۲)

حاج ملا هادی سبزواری (وفات ۱۲۸۹ ق)

نقل شده که ناصر الدین شاه در سبزواری به خانه مرحوم ملا هادی سبزواری رفت و بر روی حصیری که فرش اطاق تدریس بود نشست . از قول شاه نقل می کنند که : من گفتم ناهاری بیاورند تا خدمت شما صرف طعام کرده باشیم . حاجی بدون اینکه از محل خود حرکتی بکند، خادم خود را امر به آوردن ناهار کرد.

خادم فوراً یک طبق چوبین ، با نمک و دوغ با چند قاشق و چند قرص نان آورد، و پیش ما گذاشت .

حاجی نخست آن قرص نانها را با کمال ادب بوسید و بر روی پیشانی گذاشت و شکر بسیار از ته دل بجا آورد، سپس نانها را توی دوغ ریخت ، یک قاشق پیش ناصر الدین شاه گذاشت و گفت : شاه بخور که نان حلال است . (۶۳)

شیخ انصاری (وفات ۱۲۹۸)

در سال ۱۲۶۶ مرد بزرگی که در بستر آرمیده بود و تاریخ او را به بزرگی یاد می کند او استاد شیخ انصاری مرحوم صاحب جواهر بود که پس از یک عمر ۷۰ ساله موعود لقاء فرا رسیده بود، جماعتی از علماء و بزرگان شیعه برای تعیین تکلیف مرجعیت و زعامت دینی جامعه اسلامی بحضورش رسیده بودند.

مرحوم صاحب جواهر با لحنی شیرین پرسید: بقیه علماء محترم کجا هستند؟ به عرض رسید که علماء حوزه همه در خدمت شما هستند، فرمود: عالمی در این شهر نجف است که در این جمع نیست !

فرمود: او ملا مرتضی است . عده ای به فرمایش صاحب جواهر به جستجوی شیخ مرتضی پرداختند تا او را در حرم امام علی علیه السلام یافتند، او به حرم رفته بود تا برای سلامتی استادش دعا کند و او را برای اسلام و مسلمین حفظ نماید.

جریان به شیخ انصاری رسید، شیخ به حضور صاحب جواهر رسید حال ایشان را پرسید و به حضار سلام نمود و احترام گذاشت و سپس در گوشه ای از مجلس نشست ، صاحب جواهر نفسی عمیق کشید و رو به حضار نمود و فرمود: این مرجع شما بعد از من است و آنگاه رو به شیخ انصاری نمود، فرمود ای شیخ احتیاط خویش را در مسائل کم نما شیخ انصاری گفت : ای استاد صلاحیت زعامت دینی را ندارم .

علتش را پرسیدند: گفت از من کسی سزاوارتر و شایسته تر هست که باید امر زعامت و مرجعیت شیعه را بپذیرد، و آن استاد سعید العلماء مازندرانی است . وقتی اصرار علماء برای زعامت شیخ زیاد شد او گفت من نامه ای برای سعید العلماء مازندرانی می نویسم و بعد تکلیف را مشخص می کنم !

شیخ انصاری نامه ای نوشت بدین مضمون :

مسئله مرجعیت شیعه و زعامت دینی بعد از آیت الله صاحب جواهر می خواهد به من محول گردد اما شما را از خود اعلم می یابم لذا بر شیعه واجب است که از شما تقلید نمایند.

نامه شیخ انصاری به سعید العلماء رسید، در جواب شیخ نوشت :

... آری آنگونه که نوشته بودی من در زمانیکه در محضر درس شریف العلماء بودم اعلم از تو بودم اما اینک امتیازات شما بیشتر است زیرا من سالها است که درس و بحث را رها نموده و به حل و فصل امور مردم در ایران مشغولم نه تدریسی ، نه تالیفی و تصنیفی اما شما هم اهل تدریس و هم اهل تالیف هستی ، پس شما اعلم از من هستی و بر شیعه واجب است از شما تقلید نماید و امور زعامت و مرجعیت تسلیم شما باشد.

نامه بدست شیخ رسید، با خواندن نامه شیخ شروع به گریستن نمود، به حرم حضرت امام علی علیه السلام مشرف شد، و شروع به گریه و استغاثه نمود که توان انجام این امر عظیم و خطیر را بیابد. و ۱۵ سال زعامت دینی و مرجعیت را دارا بود.

شیخ انصاری مثل فقیرترین مردم زندگی می کرد. آن روزی که می میرد با آن ساعتی که به صورت یک طلبه فقیر دزفولی رفته نجف هیچ فرقی نکرده است .

یک نفر به او می گوید آقا تو خیلی هنر می کنی . این همه وجوهات به دست تو می آید هیچ دست به آن نمی زنی . می گوید چه هنری کرده ام ؟ می گویند هزار این بالاتر! می گوید: حداکثر کار من کار خرکچیهای کاشان است که می روند

اصفهان و بر می گردند. آیا خرکچیهای کاشان که پول به آنها می دهند که بروید از اصفهان کالا بخرید بیاید کاشان هیچ وقت شما دیده اید که به پول مردم خیانت کنند؟ من یک امینم ، حق ندارم (در مال مردم دست ببرم). (۶۴)

سید محمد حسن شیرازی (میرزای بزرگ) (وفات ۱۳۱۲ ق)

پس از وفات شیخ انصاری در سال ۱۲۸۱ مردم به منظور تعیین تکلیف در امر تقلید مرتبا به شاگردان او مراجعه می کردند به همین جهت عده ای از علماء بزرگ در منزل میرزا حبیب رشتی جلسه ای تشکیل دادند: همگی بر آن دیدند که میرزای شیرازی صلاحیت تقدم بر دیگران را دارد، وقتی به او اطلاع دادند چنین گفت :

من آمادگی انی مهمم را ندارم و به آنچه مردم نیاز دارند مستحضر نیستم ، جناب آقای شیخ حسن نجم آبادی فقیه زمانه و شایسته تر از من بدین کار است .

مرحوم نجم آبادی در پاسخ میرزا گفت : به قسم این امر (پذیرفتن مرجعیت) بر من حرام است ولی بالخصوص برای شما یک واجب عینی است ؛ زیرا مرجعیت و زعامت دینی شایسته جامع الشرایط، عاقل سیاستمدار، آشنا به امور اجتماعی می باشد و این خصوص جز در شما در شخص دیگری جمع نیست . سپس هر کدام از حاضرین همین نکته را تاءکید کرده و بر وجوب تصدی این امر از جانب میرزا حکم کردند.

میرزا در مجاهدت معروف بود من جمله فتوای تحریم تنباکوی ایشان است .

بسم الله الرحمن الرحيم

الیوم استعمال تنباکو و توتون ، بای نحو کان ، در حکم محاربه با امام زمان (عج) است . (۶۵)

سید جمال الدین اسد آبادی (وفات ۱۳۱۴ ق)

اگر چشم من ، در او، خیر عبادالله نباشد کور باد بهتر است . و اگر دستم برای سعادت مخلوق نکوشد از حرکت باز ماند. و اگر پایم را در راه نجات امت محمدیه صلی الله علیه و آله قدم نزد شکسته شود. این است مذهب من و این است مشرب من .

مرا در این جهان ، چه در غرب باشم و چه در شرق ، مقصدی نیست جز آنکه در اصلاح دنیا و آخرت مسلمانان بکوشم . و آخر آرزویم این است که چون شهدای صالحین خونم در این راه ریخته شود. (۶۶)

شیخ عبدالکریم حائری یزدی (وفات ۱۳۱۵ ش)

در ایام عاشورا نیز اقامه عزا می فرمود: و در روز عاشورا با هیئتی خاص پا برهنه و گل به پیشانی و صورت مالیده در دسته های عزاداری شرکت می کرد و به عزاداری می پرداخت .

امتیاز مرحوم حاج شیخ آن بوده که عدم استفاده از بیت المال برای مخارج شخصی الا بقدر الضروره بوده است .

آن اشخاصی که بیش از سی ، چهل الی صد تومان در ماه ندارند اینها مفتخورند؟

حضرت امام خمینی (ره) به مناسبتی در این مورد فرمودند:

آن اشخاصی که هزار میلیونشان ، (هزار میلیونشان یک قلم است) هزار میلیونشان در جاهای دیگر است ، اینها مفتخور زیاد نیستند؟ ما مفتخوریم ؟ مالی که مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم مان وقتی که فوت می شوند آقا زاده های آن همان شب چیز نداشتند، همان شب شام نداشتند، ما مفتخوریم ؟... (۶۷)

آن مرحوم زمانی که از قصد شوم استعمار مبنی بر کشف حجاب در ایران توسط رضا خان با خبر شد اشاره به رگهای گلوی خود کرده و فرمود: تا پای جان باید ایستاد و من هم می ایستم ناموس است ، حجاب است ، ضروری دین و قرآن است .
و در این رابطه برای اتمام حجت تلگرافی برای رضا خان فرستاد که در آن آمده بود:

می شنوم اقدام به کارهایی می شود که مخالفت صریح با طریقه جعفریه و قانون اسلام دارد که دیگر خودداری و تحمل
برایم مشکل است . (۶۸)

سید ابوالحسن اصفهانی (وفات ۱۳۲۵ ش)

یکی از صفات برجسته ایشان صبر و بردباری حیرت انگیز او است ، از شهید حاج آقای مصطفی خمینی نقل است که گفته بودند! من کسی را صبورتر از مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی نمی شناسم ! زیرا که آن مرجع عالیقدر در اوج مبارزاتش علیه سیاست انگلستان در یک روز پرهیمه به نماز می ایستد و در پشت سر او پسرش مرحوم سید حسن شهید می ایستد و پشت سر آنها هزاران تن از مسلمانان نماز می ایستند در رکعت دوم نماز در حال سجده بودند که ناگهان فریادی بلند شد. سید حسن فرزند آقا را کشتند و بلافاصله صفهای نماز از هم پاشید ولی آن مرجع بزرگ همچنان نمازش را ادامه داد و آن را به پایان رسانید و آنگاه سر برگردانید. و با منظره هولناکی روبرو شد و او دید سر فرزند دلبندهش را خائنی به نام علی اردهالی گوش تا گوش بریده است فقط سه بار فرمودند لا اله الا الله و بالاتر اینکه قاتل پسرش را هم عفو نمودند.

سفیر انگلیس به ملاقات آن مرجع با اصرار زیاد می رسد بعد اظهار می دارد که حکومت بریتانیا سلام و تحیات فراوان خود و ملت خود را به ساحت مقدس آن حضرت تقدیم می کند و معروض می دارد دولت انگلستان در جنگ جهانی دوم نذر نمود. چنانکه جرمت (آلمان) را در جنگ شکست داد مبلغی را به شکرانه این پیروزی بر معابد و همچنین به رهبران دینی بزرگ جهان تقدیم نماید اکنون که بریتانیا پیروزی مورد نظر خود رسید در صدد وفاء به نذر خود برآمده است بعد از پایان صحبت

سفیر، آن مرجع بزرگ لحظه ای درنگ فرمودند: مانعی ندارد علمای حاضر در مجلس از موافقت غیر منتظره سید در شگفت شدند.

سفیر بسیار خوشحال شد فوراً چکی به مبلغ یکصد هزار دینار عراقی برابر با دو میلیون تومان صادر کرده به سید تقدیم کرد اما سید پس از دریافت چک و اطلاع از مبلغ مندرج در آن فوراً کاغذ کوچکی را که در مقابلش بود برداشته و مبلغ صد هزار دینار عراقی را حواله نمود. و ضمیمه چک تقدیمی دولت انگلستان کرد که جمعا چهار میلیون تومان شد.

آنگاه فرمود: به اطلاع من رسیده که در این جنگ اکثر لشکریان بریتانیا از مسلمین هند بوده اند که همه شان در جریان آن کشته شده اند و از آنان جز یک مشت زن و بچه بی سرپرست و آواره چیزی باقی نمانده است من به حکم مسئولیت اسلامی بر خود وظیفه می دانم که این ستم دیدگان بی گناه را هرگز فراموش نکنم و این مبلغ را در میان آنان تقسیم می کنیم .
حاج آقا حسین قمی (وفات ۱۳۲۵ ق)

اهالی مشهد از علامه متقی میرزا محمد تقی شیرازی در خواست عالمی با تقوا و مجتهدی دانا و توانا نمودند. حضرتش صاحب عنوان مرحوم آبت الله قمی را به آن ارض مقدس گسیل فرمود.

آن مرجع بزرگ به وظیفه تدریس ، اقامه جماعت ، زعامت حوزه علمیه خراسان و رهبری مردم مشغول می شوند. چند سال بعد اقدامات خلاف شرع و خلاف اصول آزادی رضا خان که در سطح کشور اجرا می شود. آن مرجع مجاهد بر علیه ظلم رضا خانی مبارزه یک تنه می نمود رضا خان علاوه بر تبعید و آزارش او را شکنجه روحی می داد اما او مصمم و استوار بود و روح بلندی داشت که خود را پیروز می یافت .

رضا شاه یکی از صاحب منصبان بانکی را با چک سفید امضاء شده به حضور آقا فرستاد تا ایشان هر چه می خواهند بنویسند: آقا فرمودند: من پول دولت را نمی خواهم .

به ایشان عرض شد که اطلاع داریم شما پولی ندارید مدتی هم در محاصره هستید و به جائی دست رسی ندارید لذا هر چه پول بخواهید به شما خواهیم داد، ولی در جواب فرمودند: من رعیت امام زمانم تا بحال مخارج مرا امام زمان (عج) مرحمت کرده اند بعد از این هم مرا فراموش نخواهند کرد. اما زمان از طریق غیر طبیعی هم می تواند نوکرهای خود را اداره کند.

جالب است بدانید که بر حسب اظهار همین ریاست کلانتری چون برای انجام این کار بسیار وحشت داشته است وجه مذکور را کف پای خود گذاشته ، جوراب را به پا کرده و چکمه نظامی روی آن می پوشد و به قصد دیدار آقا به باغی که آقا در

محاصره بود می رود و بیان می کند وحشت داشتم که هنگام ورود شاید مرا هم جستجو کنند. به هر حال وجه مذکور را بدست مرحوم آیت الله قمی می دهد.

آن مرجع عالیقدر می فرماید: من مطمئن بودم امام زمان (عج) در چنین موقعیتی خاص رعیت خود را تنها نخواهد گذاشت (۷۰).

به فرموده امام علیه السلام: در قیامت نزدیکترین شما به من کسی خواهد بود که بیش از همه راستگو باشد، امانت را بهتر حفظ کند و تحویل دهد و به پیمان خود وفادارتر از همه بوده و از نظر اخلاق هم از همه بهتر باشد. (۷۱)

مرحوم حاج آقا حسین قمی در ماجرای کشف حجاب فرمود:

اسلام امروز فدایی می خواهد و من حاضرم فدا شوم و نیز فرمود:

من قصد اقدام دارم، خود را موظف می دانم که اقدام کنم و چنانچه برای جلوگیری از کشف حجاب اجباری، ده هزار نفر که یکی از آنها من باشم کشته شود، جایز است.

صحیفه حوزه ضمیمه روزنامه جمهوری اسلامی ۸۰/۱۰/۱۷

شیخ فضل الله نوری: وفات (۱۳۲۷ ق)

به مرحوم شیخ فضل الله پیشنهاد شد که اجازه بدهید پرچم هلند را که کشور بی طرفی است بر بام خانه نصب کنیم تا در امان باشیم، شیخ با تبسمی استهزاء گونه فرمودند: باید پرچم ما را روی سفارتخانه بیگانه نصب کنند. چطور ممکن است که

صاحب شریعت به من که مبلغ احکام هستم اجازه فرماید: پناهنده به خارج از شریعت شوم. (۷۲)

بعد فرمود: آیا رواست که من پس از هفتاد سال که محاسنم را برای اسلام سفید کرده ام حالا بیایم زیر پرچم بیگانه بروم.

دست حق در دست می آمد روان بر پای دار

تا بلند، آوازه سازد بعد از این آوای دار

آن که در آیین اندیشه می بیند خدای

کی کند اندیشه از رنج توانفرسای دار (۷۳)

نظر امام خمینی؛ درباره آیت الله شیخ فضل الله نوری:

لکن راجع به همین مشروط و این که مرحوم شیخ فضل الله رحمه الله ایستاد که مشروط باید مشروعه باشد باید قوانین موافق اسلام باشد، در همان وقت که ایشان این امر را فرمود و متمم قانون اساسی هم از کوشش ایشان بود، مخالفین،

خارجیها که یک همچو قدرتی را در روحانیت می دیدند، کاری کردند در ایران که شیخ فضل الله مجاهد مجتهد دارای مقامات عالیه را، یک دادگاه درست کردند و یک نفر منحرف روحانی نما او را محاکمه کرد و در میدان توپخانه شیخ فضل الله را در حضور جمعیت به دار کشیدند. (۷۴)

آخوند خراسانی (وفات ۱۳۲۹ ق)

تنها خوراک من فکر بودم . ولی قانع نبودم . هیچ گاه نشد که گلایه کنم . شش ساعت بیشتر نمی خوابیدم . شبها بیدار بودم با ستارگان دوست شده بودم . خواب با شکم خالی بسیار مشکل است . (۷۵)

دستگیری نیازمندان : یکی از سخنرانان مذهبی کربلا که از مخالفان مشروطه بود و همه جا علیه آخوند صحبت می کرد، به علت بدهی تصمیم گرفت خانه اش را بفروشد. مشتری خرید خانه را مشروط به امضاء و اجازه آخوند قرار داد. گر چه روی دیدن آخوند را نداشت اما شرمنده و ناچار نزد آخوند رفت و از او خواست تا به این معامله راضی شود. آخوند چند کیسه لیره به او داد و گفت : شما جزو علمایید، من راضی نیستم که در گرفتاری باشید. با این پول ، بدهی خود را بدهید و خانه را بفروشید. هر گاه به مشکلی برخوردید نزد من بیایید. واعظ کربلا از رفتار آخوند متنبه گشت و از آن پس ، از مریدان او شد. (۷۶)

نامه آخوند خراسانی به محمد علی شاه :

... از بدو سلطنت قاجار چه صدمات فوق الطاقه به مسلمانان وارد آمده و چقدر از ممالک شیعه از حسن کفایت آنان به دست کفار افتاد و قفقاز، شیروانات ، بلاد ترکمان و بحر خزر، هرات ، افغانستان ، بلوچستان ، بحرین ، مسقط و غالب جزایر خلیج فارس و عراق عرب و ترکستان ، تمام از ایران مجزا شد. دو ثلث تمام از ایران رفت و این یک مثلث باقی مانده را هم به انحاء مختلف ، زمامش را به دست اجانب دادند. گاهی مبالغ هنگفت قرض کرده و در ممالک کفر خرج نمودند و مملکت شیعه را به رهن کفار دادند. گاهی به دادن امتیازات منحوسه ، ثروت شیعیان را به مشرکین سپردند.

گاهی خزائن مدفونه ایران را به ثمن بخش (مبلغ ناچیز) به دشمنان دین سپردند. یکصد کرور، بیشتر خزینه سلطنت که از عهد صفویه و نادر شاه و زندیه ذخیره بیت المال مسلمین بود، خرج فواحش فرنگستان شد و آن همه اموال مسلمین را که به یغما می بردند، یک پولش را خرج اصلاح مملکت ، سد باب احتیاج رعیت نمودند. به حدی شیرازه ملک و ملت را گسیختند که اجانب علنا مملکت را مورد تقسیم خود قرار داده .

ای منکر دین ! ای گمراه ؛ پدرت دستور (مشروطه) را صادر کرد. اما از روزی که تو به سلطنت نشستستی همه وعده های مشروطه را زیر پا نهادی . شنیدم شخصی از سوی تو به نجف فرستاده شده تا ما را با پول بخرد. و حال اینکه نمی دانی ،

قیمت سعادت مردم بیشتر از پول توست ... تو دشمن دین و خائن به این مملکت هستی . من بزودی به ایران می آیم و اعلان جهاد می کنم .

شیخ محمد خیابانی (شهادت ۱۳۳۸ ق)

از روحانیون آزادیخواه تبریز متولد ۱۳۹۷ هجری قمری و در سال ۱۳۳۸ هجری قمری به شهادت رسیده است . وی در جنگ با بین الملل اول ، در برابر فشار روسهای تزاری ایستادگی کرد. و پس از جنگ مذکور، چون وضع حکومت خوب نبود با حکومت مزبور مخالفت نمود. و در عین حال از نفوذ کمونیسم جلوگیری می کرد.(۷۷)

کلام شیخ محمد خیابانی بسیار عارفانه و عاشقانه است .

می فرماید: مرگ شرافتمندانه بهتر از حیات بیشرافانه است .

جوانان ! امیدهای آتیه و وطن ! بدانید که همواره افتخارات حقیقی در میانه جانفشانیهاست . شرافت واقعی نصیب آن کسی است که برای راحتی دیگران جان نثار کرده ، در میدان مبارزه حیات اجتماعی ، پشت به حملات روزگار نشان نداده و مغلوب مصائب طاقت فرسا نگردد. (۷۸)

ملا فتح الله اصفهانی (وفات ۱۳۳۹ ق)

شیخ شریعت پس از رحلت میرزا محمد تقی شیرازی ، یگانه مرجع جهان تشیع شد. با این حال وی رهبری دینی را چون باری سنگین بر دوش خود احساس می کرد. چنین با خدایش مناجات می کرد:

خدایا، در آخرین روزهای زندگی در دنیا به ریاست مبتلا شده ام و باید سنگینی این بار امانت را به دوش کشم ! بارالها، من طاقت تحمل این امر بزرگ را ندارم ... و حال آنکه تو فردای قیامت از من سؤال خواهی کرد... شیخ الشریعه در پی مبارزه با تهاجم فرهنگی دشمن چنین می گوید: خدمت علمای بزرگ ... و عموم مردم روستاها و شهرها و کوچ نشینان ...

بر آقایان و هوشیاران ... پوشیده نیست که بیگانگان از سده های پیشین و مدتها قبل کوشیده اند دارایی مسلمانان را بدزدند و شهر و کشورمان را تصاحب کنند... قرآن سراسر حکمت را از میان آنان بردارند و آنچه از وسایل مادی و معنوی نزد آنان است نابود سازند، بیگانگان همواره برای دستیابی به این هدفها نقشه هایی ترتیب داده اند. آنگاه شیخ شریعت در پایان دردمندانه از مسلمانان و ایرانیان می خواهد که در صف واحد در برابر دشمن متجاوز بایستند.(۷۹)

در سال ۱۳۳۰ قمری با حمله روسیه به ایران شهرهای تبریز، رشت، مشهد و چندین شهر و روستای ایران اشغال شد مرحوم شیخ شریعت در آن ایام در عراق بودند تصمیم گرفتند با مقاومتی قهرمانانه جلو متجاوزان را بگیرند در نامه ای دستور جهاد را چنین فرمودند:

به عموم حجج اسلام، سرداران عظام و رؤسای عشایر... از قدیم زمان الی اکنون به واسطه مردانگی عشایر هرگز به خیال اجانب نمی رسید که دست اندازی به خاک ایران نمایند. چه رسد به سوق عساکر و جسارت... در ممالک اسلامی مرگ در این عصر مردانگی ایرانیان محو نابود و عقاید اسلام پشت گوشها افتاده یا للمسلمین یک مشهد مقدس در مملکت شماست، آیا رواست که با وجود امثال شماها به تصرف کفار در آید و ننگ تاریخی برای شما باقی بماند. (۸۰)

سید مجتبی نواب صفوی (شهادت ۱۳۳۴ ش)

در خواب، جدم سیدالشهداء را دیدم که بازوبندی به بازویم بست و روی آن نوشته شده بود: فدائیان اسلام.

وقتی مرحوم آیت الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی در نجف وفات می کند به همین مناسبت عده ای از دولتمردان ایران برای عرض تسلیت به مراجع نجف از طرف شاه راهی نجف می شوند.

در یکی از مجالس که فرستادگان شاه حضور دارند جناب نواب صفوی منبر رفته ضمن حمله شدید به دولت قوام السلطنه (نخست وزیر وقت) می گوید:

چطور شما برای فوت یک نفر روحانی بزرگ به نجف آمده و به مقامات روحانی تسلیت می گوئید در حالی که روحانی دیگری همچون آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی را در ایران به جرم دفاع از اسلام به زندان افکنده اید؟!

سید محمد کاظم یزدی (وفات ۱۳۳۷ ق)

نقل شده است که یکی از بزرگان حوزه قم روزی به اطاق خصوصی سید رفته و گوشه اطاق یک دیزی یعنی دیگ کوچک می بیند از ایشان سؤال می کند این چیست؟

سید جواب می دهند:

دیگ زمانی طلبگی من هست گذاشته ام این بالا، جلوی چشمم که خود را فراموش نکنم.

در آخرهای عمر خویش چهار نفر از علمای بزرگ را وصی خود قرار می دهد. تا موظف باشند که تمامی موجودی وجوهات شرعی سهم امام علیه السلام سهم سادات و کفارات و مظالم را که هر کدام جداگانه در دفتری ضبط شده بود به مرجع تقلید بعدی تحویل دهند.

در همین جلسه یکی از نوادگانش عرض می کند! شما نواده های یتیم دارید که تحت سرپرستی شما هستند، خوب است چیزی برای آنها تعیین کنید، مرحوم سید با ضعف شدید فرمود:

احفاد من اگر متدین هستند خدا روزی آنها را می رساند و اگر نه چگونه مالی که از آن من نیست به آنان کمک کنم؟
مجاهد بیدار

زمانی که ایتالیا نیروهایش را برای اشغال کشور لیبی به حرکت در آورد و می رفت تا بخش عظیمی از ممالک اسلامی به اشغال بیگانگان در آید این مرجع عالی مقام، فتوای تاریخی و سرنوشت ساز خود را درباره وضعیت مسلمانان جهان صادر کرد، فتوای جهاد ایشان چنین بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

در این ایام که دول اروپایی مانند ایتالیا به طرابلس غرب (لیبی) حمله نموده و از طرفی روسها شمال ایران را با قوای خود اشغال کرده اند و انگلیسیها نیز نیروهای خود را در جنوب ایران پیاده کرده اند و اسلام را در معرض خطر نابودی قرار داده اند، بر عموم مسلمین از عرب و ایرانی، واجب است که خود را برای عقب راندن کفار از ممالک اسلامی مهیا سازند و از بذل جان و مال در راه بیرون راندن نیروهای ایتالیایی از طرابلس غرب و اخراج قوای روسی و انگلیسی از ایران، هیچ فرو گذار نکنند، زیرا این عمل از مهمترین فرایض اسلامی است، تا به یاری خداوند دو مملکت اسلامی از تهاجم صلیبی ها محفوظ بماند. (۸۱)

وقتی که ارتش انگلستان وارد عراق شد و با مقاومت مردم مسلمان عراق مواجه شدند، اهل نجف مقابله سختی می کردند. و زمانی که انگلیس بر عراق تسلط کامل یافت. در مقام انتقامجوئی از اهالی نجف اشرف برآمد، در این رابطه حاکم انگلیس خدمت آیت اله سید محمد کاظم یزدی می رسد و عرض می کند: دولت از شما خواهش می کند که نجف را ترک گوئید و به کوفه بروید زیرا دولت می خواهد اهالی نجف را تاءدیب نماید.

سید فرمودند: من به تنهائی خارج شوم یا با اهل بیتم؟

حاکم گفت: شما و اهل بیتتان آن مرحوم فرمود: اهل نجف بیتم هستند پس من خارج نمی شوم، بگذار آنچه به اهل بیت من می رسد به من هم برسد و به برکت این استقامت اهل نجف از شر انگلیس در امان ماندند. (۸۲)

سران انگلیس او را با پول می آزمایند!

سید: با کمال وقار پول آن انگلیسی را پس زده و با عزمی راسخ گفت که هنوز موقع آن نرسیده است ، تا آن جا که انگلیسی می گوید:

من اطمینان حاصل کردم که با او نمی توان صحبت پول کرد و مقام عالی او قابل خرید و فروش نیست و بسیار خوشوقت است که در این باب با او صحبت نکنیم .

شیخ عباس قمی (وفات ۱۳۱۹ ش)

او صاحب ۶۲ کتاب است ، که معروف آنها مفاتیح الجنان و منتهی الآمال و سفینه البحار است .

روزی دو بانوی محترم که ساکن بمبئی بودند حضور آن مرحوم می رسند و اظهار تمایل می کنند که هر ماه مبلغ ۷۵ روپیه به ایشان تقدیم نمایند و ایشان از پذیرفتن آن خودداری کرده و در مقابل اعتراض یکی از فرزندان خود می گوید:

ساکت باش من همین مقداری را هم که الان خرج می کنم ، نمی دانم فردای قیامت چگونه جواب خدا و امام زمان (عج) را بدهم در جواب این مقدار هم معطل هستم ، چگونه بارم را سنگین تر کنم . (۸۳)

آخوند ملا حبیب الله کاشانی (وفات ۱۳۴۰ ق)

در نصیحت نامه اش آمده است :

ای عزیز من هر چیز را میزانی در خور خودش مقرر است ، که حقیقت آن به او سنجیده می شود و میزان تدین متدین مساوات است به این معنی که بندگان خدا را بدون فضیلت شرعیه بر یکدیگر ترجیح ندهد، و فضیلت شرعیه همان تقوی و ورع و گسستگی از دنیا و علم صفاوت و نقاوت است نه دولت و عزت و منصب ، همانا این گونه مناصب در محل فنا و زوال است و منصب خدایی را انجام بقا و سعادت است .

پس ای عزیز اعتماد مکن به آن کس که دعوی دین کند و قلبش به اهل دنیا و منصب مایل باشد.

در پاسخ دوستی که پرسیده بود موجب آسودگی دنیا چیست ؟ می نویسد: بدانکه آسودگی در دنیا بجز با ترک علایق دنیا ممکن نشود. نفس تعلق محنت است و شدت و مودت و سكراتش که شنیده ای لعل که کنایت از همین تعلقات باشد. پس اگر آسودگی خواهی قلب را به سلاسل و اغلال تعلقات اسیر مکن . مثل مرد دنیا که همیشگی از محنتش نالد، چون آن شخص است که خصیه خویش را محکم گرفته و فشار میداد و فریاد می کرد دیگریش گفت : دست بردار آسوده شوی .

(۸۴)

نمونه ای اشعار ملا حبیب الله کاشانی :

یک چند به شغل درس و تدریس

دست از همه کارها کشیدم

در مدرسه قیل و قال کردم

در مساء گفتم و شنیدم

از گفتن درس و بحث طلاب

افسرده شدم ، به جان رسیدم

زین گفت و شنود و قیل و قالم

راهی به وصال حق ندیدم

در جای دیگر گفت :

سحرگاهی به توفیق الهی

شنیدم ذکر هو از مرغ و ماهی

بگوشم شد ندا از عالم غیب

که ای سالک زمن خواه آنچه خواهی

میرزا کوچک خان جنگلی (شهادت ۱۳۰۰ ش)

میرزا کوچک خان در جواب نامه فرمانده قزاقخانه پاسخ می دهد.

وجدانم به من امر می کند در استخلاص مولد و موطنم که در کف قهاریت اجنبی است ، کوشش کنم . شما می فرمایید

نظام نظر به حق و باطل ندارد و مدعیان دولت را هر که و هر چه هست باید قلع و قمع نمود تا دارای منصب و مقام گردد

بنده عرض می کنم . تاریخ عالم به ما اجازه می دهد هر دولتی که نتوانست مملکت را از سلطه اقتدار دشمنان خارجی نجات

دهد، وظیفه امت است که برای خلاصی وطنش قیام کند اما کابینه حاضر می گوید: من بمحض استفاده شخصی باید

مملکت را در بازار لندن به ثمن بخش بفروشم . در قانون اسلام مدون است که کفار وقتی به ممالک اسلامی مسلط شوند،

مسلمین باید به مدافعه برخیزند، ولی دولت انگلیس فریاد می کشد که من اسلام نمی شناسم ، باید دول ضعیف را کشته

مقاصد مشؤوم خود سازم . (۸۵)

آیت الله سید حسن مدرس (شهادت ۱۳۱۶ ش)

می فرماید: ما خودمان صاحب خانه هستیم . ما را بگذارید که صلاح و فساد خودمان را می دانیم .

سزاوار نیست که ما به امضاء خود آزادی و استقلال خویش را از دست داده و ترک کنیم ، منشاء سیاست ما دیانت ماست ، ما نسبت به دول دنیا دوست هستیم ، چه همسایه چه غیر همسایه ، چه جنوب ، چه شمال ، چه شرق ، چه غرب ، هر کس متعرض اختلاف من با رضا خان بر سر کلاه و عمامه نیست من با لباس این دستگاه مخالفم . (۸۶)

مرحوم آقا سید مهدی درچه ای (وفات ۱۳۶۴ ق)

در قحطی سال ۱۳۳۵ حدود بیست من آرد در منزل داشت بمحض اینکه آثار گرانی نمودار شد. همه آن آردها را فروخت . وقتی به او گفتند: لازم بود که شما احتیاط می کردید و حتی مقدار دیگری هم می خریدید. جواب داد: ترسیدم شبیهه احتکار داشته باشد. خدا بزرگ است . (۸۷)

میرزا جواد آقا ملکی تبریزی (وفات ۱۳۰۴ ش)

حضرت آیت الله میرزا جواد آقا درباره دستورالعمل شیوه های تهذیب نفس و اصلاح اخلاق می فرماید:

شناخت نفس راه مطلوب برای خودسازی است برای این امر مهم باید به عالم عقلی رسید. تا انسان پای به این عالم نگذارد و از دنیاهای دیگر بیرون نرود معرفت نفس حاصل نمی شود.

از این رو در پی اتمام این معرفت ، مرحوم مغفور (ملا حسینقلی همدانی) که خداوند بهترین جزای معلمان ما را به او بدهد می فرمود:

باید انسان مقدار زیادی از خوراک و غذایش را کم کند و از استراحت و خواب خود بکاهد تا جنبه حیوانیت در او کاسته شده ، ابعاد روحانی بیشتری به دست آورد. میزان آن را چنین فرمود: انسان روز و شب بیش از دو مرتبه غذا نخورده و از خوراکیها در بین دو وعده استفاده نکند. هر وقت غذا می خورد باید مثلا یک ساعت بعد از گرسنگی بخورد و آنقدر بخورد که تماما سیر نشود و باز هم میل به غذا داشته باشد.

گوشت زیاد را ترک کند و در شب و روز هر دو وعده گوشت نخورد.

اگر بتواند روزهای سه روز هر ماه را ترک نکند.

شبانه روز شش ساعت بخوابد و البته در حفظ زبان و دوری از اهل غفلت کوشش بسیار کند. (۸۸)

آیت الله سید محمد تقی خوانساری (وفات ۱۳۳۱ ش)

مرحوم آیت الله خوانساری نقل می کند، زمانی که بدست اشغال گران انگلیس اسیر شده و همراه اسراء به جزیره سنگاپور فرستاده شد، اسراء در زندان صحرائی قرار داده شدند و به آنها شکنجه داده می شد.

می فرماید: روزی همه به بیرون رفته بودند و من تنها بودم زندانبانان حیوانی وحشی را از آن دم بر درون زندان رها کردند. حیوان جستی زده و به سرعت به طرف من آمد. خیلی نزدیک شد اما کاری به من نداشت. به دم در رفت و دو مرتبه برگشت. چند دفعه این کار را انجام داد ولی کاری با من نکرد. (۸۹)

سید محسن امین (وفات ۱۳۳۱ ش)

دانشمند بزرگ جبل عامل خدمت به انسانهای دردمند را وظیفه خویش می دانست. بیماری وحشتناکی که هوای زرد نامیده می شد و در یک روز تنها در روستای شقرا دوازده قربانی برجای نهاد. مردم نگران از سرایت بیماری، مردگان را رها کرده، از شستن، حمل و تدفین آنها خودداری می کردند، آیت الله سید محسن امین همراه چند نفر این وظیفه بزرگ را به عهده گرفته و می فرماید:

هنگامی که کسی می مرد، علی زین یا عمشا او را می شست. سپس من به خانه های مردم رفته، به آنان می گفتم: خارج شوید. آنها برون آمده، جنازه را حمل می کردند. من نیز پشت سر آنها می رفتم. بر جنازه نماز می گزاردیم و آن را به خاک سپرده راه آبادی پیش می گرفتیم؛ ولی هنوز به خانه نرسیده خبر جنازه دیگری می رسید، ما دیگر بار به نماز و تدفین می پرداختیم و بدین ترتیب همه روز ما در این کار می گذشت. روزی زنی تهیدست در گذشت هیچ کس حاضر نشد که زن در خانه اش شستشو داده شود. خرابه ای در آن نزدیکی بود گفتم او را در خرابه شستشو دهید، ولی همسایگان جلوگیری کردند سرانجام گفتم وی را درون ظرف بزرگی که شیره انگور می فشارند غسل دهند. اندکی بعد شستشو انجام یافت، ولی کسی نبود که جسد را به گورستان حمل کند در این لحظه چند مرد و زن دیدم و آنها را به برداشتن پیکر وا داشتیم، سه سوی تابوت را به آنها سپردم و خود سمت چهارم را گرفتم. در راه به مردی بر خوردیم که به جای من زیر تابوت قرار گرفت. پس از اندکی تشیع حمل کنندگان جسد، از غفلت من سود جسته، تابوت را در گوشه ای بر زمین نهادند.

شیخ محمد حسین کاشف الغطا (وفات ۱۳۳۳ ش)

می فرماید: نخستین فردی که بذر تشیع را در سرزمین اسلام کاشت بنیانگذار اسلام، حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود. دهها حدیث در کتابهای اهل سنت آمده است که در آن ها پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام و شیعیان او را

رستگاران جهان آخرت یاد کرده است ... اندیشه سعی از زمان پیامبر آغاز شد... شیعه در لغت به معنای پیرو است و به پیروان حضرت علی علیه السلام در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله ، شیعیان علی علیه السلام می گفتند.

چکیده ای از پاسخ کاشف الغطا به کنگره : پیش از هر چیز بدانید که زبان عمل از زبان حرف برنده تر است هزاران کنگره از طرف آنان که پای بند به ارزشهای معنوی نیستند، بی اثر است . ای دولت ، ایالات متحده و ای دولت انگلیس ! آیا شما دارای چنین صفت‌هایی هستید؟ آیا شما برای معنویتها ارزشی قائلید؟ آیا جنایت‌هایی که شما در فلسطین کردید، شما را رو سیاه نکرد؟ مگر به آنها پول و اسلحه نمی دهید؟

شما و نهصد هزار عرب (فلسطینی ۱۹۴۵ میلادی) را بی خانمان ، آواره بیابانها، زمین را بستر و آسمان را لحاف آنها نکردید؟ آنها در وطن خود عزیز بودند و شما کاری کردید که دل سنگ به حال آنها می سوزد.

آیا نرون (امپراتور روم و جنایتکار بزرگ تاریخ) به اندازه شما جنایت کرد؟ شگفتا که شما از مسلمانان و اعراب انتظار همکاری دارید و از آنها می خواهید که با شما همفکری و همکاری کنند. شما عرب را لگد مال می کنید.

اکنون شما از در دیگری وارد شده اید. امروز از ما می خواهید که با شما در کنگره ها بر سر یک میز بنشینیم و درباره ارزشهای معنوی به مذاکره پردازیم شما بمب اتمی را برای چه ساخته اید؟ آیا تلاش در راه استثمار ملتها و به بند کشیدن آنها به خاطر دنیا پرستی و پول پرستی شما نیست ؟ تمام برنامه های حتی شما آنهایی که به نام دین انجام می دهید به خاطر دنیا پرستی است ...

اما فلسطین را ذبح کردید، اما با دست دولتهای عربی بلکه ، بدست دولتهای اسلامی تا ذبح شرعی باشد به دست مسلمانان و رو به قبله تا برای شما و صهیونیستها خوردن آن حلال باشد چرا که اهل دین (؟) و در پی ارزشهای معنوی هستید! جز غذای پاک و حلال نمی خورید.

سوگند به همه مقدسات که اگر دولتهای عربی با هم متحد شوند، بر آمریکا، انگلیس و اسرائیل پیروز می شوند. شما شیطانها بهتر است دست از جنایت‌های خود بردارید و فلسطین را به صاحبان اصلیش بسپارید.(۹۰)

مرحوم آیت الله میرزا محمد علی شاه آبادی (وفات ۱۳۲۸ ش)

فرمود: خدایا تو شاهد باش که من به علمای اعلام در نجف اشرف و قم و مشهد و اصفهان و سایر بلاد نوشتم و بر آنان ، حجت را تمام کردم ، و در این ده شبانه روز هم اگر این مرتبه را بگویم ، جمعا سی مرتبه گفته ام ، و برای اقشار مختلفه نیز اتمام حجت کردم که این (خطاب به رضا خان) چار وادار با من دشمنی و عناد ندارد، این با قرآن و اسلام مخالف است و

چون من و امثال من را حامی و حافظ اسلام و قرآن می داند مخالفت می کند. اگر به او مهلت داده شود اسلام و قرآن را در این مملکت از ریشه خشک خواهد کرد. (۹۱)

شیخ عارف آیت الله شاه آبادی به قول امام خمینی رحمه الله فرمودند:

شهادت به ولایت ولی الله تضمین در شهادت به رسالت می باشد. زیرا که ولایت ، باطن رسالت است. (۹۲)
هر وقت شاه گبر شد...!

نقل می کند در زمان رضا خان ، زمانی قصد تعطیلی نماز جماعت مساجد را کردند. در مسجد جامع که ائمه جماعت متعددی داشت ، هر یک از آن ها به دلیلی نیامدند.

یکی به مسافرت رفت ، دیگری به اصطلاح مریض شد اما آیت الله شاه آبادی برای نماز عازم مسجد شدند. در راه مسجد، یکی از مریدهای آقا به ایشان می گوید: در مسجد قزاق ها ریخته اند. آقا می فرمایند: خب ، قزاق ریخته باشند! وارد مسجد می شوند یکی از مأمورین دولت با لباس شخصی جلو می آید و به آقا می گوید: آقا مگر نمی دانید نماز تعطیل است ؟ آقا در حالی که حتی سرشان را بلند نکرده بودند که او را نگاه کند، به او فرمودند: برو بگو گنده تر از تو بیاد گفت : من بزرگتر هستم .

آقا فرمودند: اگر با تو حرف بزنم ، بعدا کس دیگری نیست که اعتراض کند؟ گفت : خیر فرمودند: اینجا کجاست ؟ گفت : تهران فرمودند: به این جا که ایستاده ای و با تو صحبت می کنم کجاست ؟ گفت : مسجد فرمودند: من کی هستم ؟ گفت : پیشنهاد، فرمودند: مملکت چه مملکتی است ؟ گفت : ایران فرمودند ایران دینش چیست ؟ گفت اسلام فرمودند: شاه چه دینی دارد؟ چون نمی توانست بگوید مخالف قرآن و نماز و اسلام است گفت شاه مسلمان است .

ایشان فرمودند: هر وقت شاه گبر شد و اعلام کرد که من کافر و یا یهودی و نصرانی هستم و بالای سر این مسجد ناقوس زدند. من که پیشنهاد مسلمانان هستم می روم و در مسجد مسلمانان نماز می خوانم . ولی مادامی که این جا ناقوس نزدند و شاه هم اعلام گبریت و کفر نکرده من پیشنهاد مسلمانان باید این جا نماز بخوانم. (۹۳)

آیت الله ابوالقاسم کاشانی (وفات ۱۳۴۰ ش)

... احمد قوام باید بداند که در سرزمینی که مردم رنج دیده آن پس از سالها رنج و تعب ، شانه از زیر بار دیکتاتوری بیرون کشیده اند، نباید رسماً اختناق افکار عقاید را اعلام و مردم را به اعدام جمعی تهدید نماید. من صریحاً می گویم که بر عموم

برادران مسلمان لازم است در این راه جهاد اکبر، کمر همت بر بسته و برای آخرین مرتبه به صاحبان سیاست استعمار ثابت کنند که تلاش آنها در بدست آوردن قدرت و سیطره گذشته محال است ... (۹۴)

بزرگی دولتها و قدرت آنها در احترام به قوانین است و همه باید در برابر عظمت آن زانو زده و فکر قانون شکنی را از خود بدور دارند و همواره در ادوار گذشته ، خود ایشان (اشاره به نخست وزیر وقت دکتر مصدق) هم مؤید این نظر و معترف به این رویه بوده اند.

باید با مردم بود تا در آغوش قدرت و توانائی و پشتیبانی آنها به نتیجه اصلی مبارزه علیه استعمار و نجات مملکت توفیق حاصل آید.

خطاب به مصدق می گوید:

روزی که نماینده مجلس بودید با صدای بلند فریاد می زدید کسانی که می خواهند از قدرت غیر قانونی استفاده کنند یا نمایندگانی که کمک در تسلیم اختیارات قانونگزاری به یک فرد و یا دولتی می نمایند به حقوق عامه خیانت کرده اند.

آقای دکتر مصدق من و جناب عالی در راه موفقیت ملت ایران و نیل به آزادی طبقات محروم کشور و مبارزه بر علیه استعمار قدمهای بلند برداشته ایم و از کمک ملت ایران در این راه پرافتخار برخوردار گردیده ایم ، انصاف اجازه نمی دهد که در این جهاد بزرگ با آن همه فداکاری که مردم ایران نموده اند به جای پاداش آنان ، دست در حقوق و آزادی آنها نموده و قانون اساسی را که ضامن حیات و بقاء استقلال و ملیت آنهاست از اعتبار بیندازیم . شما مدعی هستید که از اختیارات ، سوء استفاده نمی کنید ولی هستند کسانی که بعد از من و شما می آیند و از این قدرتهای غیرقانونی به ضرر جامعه ملت ایران و بر علیه مردم سوء استفاده خواهند نمود و آه نفرین مردم ایران تا دامنه قیامت بر دامن شما خواهد بود.

از امثال من و شما در چنین مرحله ای از عمر زیننده نیست برخلاف عهدهی که با خدای خود خلق خدا داریم رفتار نمائیم که موجب طعن و لعن آیندگان شویم ...

تکیه گاه من خداوند بزرگ و حقیقت روح اسلام و تعالیم رسول اکرم صلی الله علیه و آله که مشروطیت ایران نیز با آن استوار می باشد و امر هم شوری بینهم از آن سرچشمه می گیرد.

من یقین دارم که با شما نصایح بی آلایش مرا خواهید پذیرفت و اگر بازگشت ننمائید و قصد تجاوز به حقوق عامه را به کنار ننهید، روزی بر آن تاءسف خواهید خورد که پشیمانی سودی نخواهد داشت .(۹۵)

آیت الله حاج آقا حسین طباطبائی بروجردی (وفات ۱۳۴۰ ش)

چند روز قبل از فوت آیت الله العظمی بروجردی ، عده ای خدمت ایشان می رسند در حالیکه آقا را خیلی ناراحت می بینند.
آقا در چنین حالتی می گوید: خلاصه ، عمر ما گذشت ، و ما می رفتیم و نتوانستیم چیزی برای خود از پیش بفرستیم و عمل
با ارزشی انجام دهیم .

یکی از حضار گفت : آقا شما دیگر چرا؟ ما بیچاره ها باید این حرف را بزنیم ، شما چرا؟ بحمدالله شما این همه آثار خیر از
خود باقی گذاشته اید، این همه شاگرد تربیت کرده اید این همه کتبی که به یادگار نهاده اید، با این عظمت و مدرسه های
فراوان ساخته اید...

وقتی سخنش تمام شد، آن حضرت فرمود: که ظاهرا حدیث قدسی باشد خلص العمل الناقد بصیر بصیرو با این جمله همه
حضار را منقلب کردند.(۹۶)

مرحوم آیت الله سید محسن حکیم (وفات ۱۳۴۸ ش)

بعد از فاجعه ۱۵ خرداد این تلگراف از طرف معظم له خدمت آیت الله آشتیانی مخابره شد.

تهران : آیت الله آشتیانی دامت برکاته

خبر حوادث خونین ایران را که همواره موجب شدت یافتن زخمهای حوادث گذشته بسیار نزدیک می باشد، دریافت داشتم ،
یقین دارم اصرار مسئولین امور، در پیروی از سیاست کوبیدن و ارباب مردم در فاصله هایی پی در پی کاشف از عجز آنها در
اداره امور مملکت است ، باید از این گونه سیاست بازی بهراسند که بطور قطع آنها را به پرتگاه سقوط مبتلا خواهد ساخت و
اندیشه بد دامنگیر صاحبش خواهد شد.

نفرت و استنکار شدید ما را به مسئولین امور از این نحو رفتار ناهنجار به عموم مؤمنین به خصوص طبقه روحانیون ابلاغ
نمائید لاتحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون (محسن الطباطبائی الحکیم).

اگر سیاست به معنای اصلاح امور مردم و تلاش برای بالا بردن و پیشرفت آنها و نیک تر ساختن کارهایشان باشد... پس
دین مقدس اسلام جز برای پرداختن بدین امور نیامده است و طبیعی است که مؤمنان باید با همه توان بدان پرداخته ، آن را
واجب بدانند. (۹۷)

علامه شیخ عبدالحسین امینی (وفات ۱۳۴۹ ش)

می فرماید: هر گاه پشت میز می نشستیم که الغدیر را بنویسم مثل اینکه علی علیه السلام را در کنار میز می دیدم که مطالب
را به من دیکته می فرمود.(۹۸)

مرحوم آیت الله حاج سید محمد هادی حسینی میلانی (وفات ۱۳۵۴ ش)

وقتی در جریان زلزله کاخک و گناباد، عده کثیری از طلاب حوزه علمیه مشهد مقدس را جهت یاری رسانیدن به آسیب دیدگان و انجام وظایف شرعیه در گذشتگان به منطقه اعزام داشتند، به آنها گفتند:

مبادا اسمی از من بیاورید، شما فرستادگان حضرت بقیه الله (عج) هستید.

مرحوم آیت الله میلانی بعد از تبعید امام خمینی رحمه الله در سپیده دم روز ۱۳ آبان سال ۱۳۴۳، نامه ای خدمت امام خمینی رحمه الله مرقوم داشته که در قسمتی از آن چنین آمده است :

راه شما که وارث انبیاء علیهم السلام هستید، همان راهی است که خدا برای پیغمبران اولوالعزم و ائمه هدی علیهم السلام معین فرموده . (۹۹)

آیت الله آخوند ملا علی همدانی (وفات ۱۳۵۷ ش)

آخوند ملا علی همدانی اهل دعا و ذکر و تهجد بود و طلاب را هم به تهجد تشویق می فرمود: از بزرگان نقل می کرد طلبه ای که در دوران طلبگی نماز شب بخواند به جایی نخواهد رسید و عاقبت خوبی نخواهد داشت .

مرحوم آخوند پیامی برای امام خمینی رحمه الله می دهد و در آن این تعبیر را می آورد:
ای ابوذر قدری یواش و آهسته .

رهبر کبیر انقلاب در جواب این پیام را برای آقای آخوند همدانی می فرستند: ای سلمان قدری تو هم حرکت کن . (۱۰۰)
استاد مرتضی مطهری (شهادت ۱۳۵۸ ش)

فرمود: این چنین نیست که عقل و فکر و استدلال و علم مشاهده و آزمایش هر اندازه ترقی بکند، آن نشانه هایی را که دین از انسان یا جهان داده است ، ارائه کند. این دیگر فقط رسالت دین است .

انتظار فرج و آرزو و امید دل بستن به آینده دو گونه است : انتظاری که سازنده و نگهدارنده است ، تعهد آور است ، نیرو آفرین و تحرک بخش است به گونه ای است که می توان نوعی عبادت و حق پرستی شمرده شود؛ و انتظار که گناه است ، ویرانگر است ، اسارت بخش است ، فلج کننده است و نوعی اباحیگری باید محسوب گردد.(۱۰۱)

آیت الله محمد مفتاح (شهادت ۱۳۵۸ ش)

وقتی با خبر شد که رژیم منحوس پهلوی تاریخ رسمی کشور را تغییر داده است چون آتشفشانی خروشید و گفت :

چطور ایرانی باید تاریخ پرافتخار هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله را یعنی تاریخ اسلام ، افتخار انسانها افتخار ایران نجات دهنده ایران را کنار بگذارد یا رسول الله صلی الله علیه و آله ما از روی تو شرمند ایم . لذا مرجع بزرگوار پرچمدار جهان تشیع حضرت آیت الله العظمی امام خمینی رحمه الله به ملت ایران هشدار می دهند که به کار بردن این تاریخ حرام است . (۱۰۲)

آیت الله سید محمد باقر صدر (شهادت ۱۳۵۹ ش)

برای من تدریس و تالیف و تحقیق ، صورت حرفه و هدف در زندگی ندارد، بلکه ادای وظیفه شرعی به هر نحو ممکن برای من از همه چیز مهم تر است . امروز در این برهه از تاریخ اسلام و مسلمین ، که انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی رحمه الله پیروز شده و پوزه قدرتهای شیطانی شرق و غرب را به خاک مالیده و امت اسلام را در سرتاسر دنیا بیدار کرده است ، من وظیفه خود می دانم که با تفسیر قرآن ، افکار مردم مسلمان عراق را آگاه و آرمانهای انقلابی اسلام را مطرح نمایم و با بیان مفاهیم شور آفرین ، حماسی و اجتماعی قرآن کریم ، دلها را برای پیوستن به انقلاب اسلامی ایران آماده کنم . (۱۰۳)

در جای دیگر می فرماید: من یک مسلمانم و در برابر سرنوشت همه مسلمانان جهان مسؤ ولم و باید به وظیفه شرعی خود عمل کنم و وظیفه شرعی منحصر به ایران و عراق نیست . حمایت از انقلاب اسلامی ایران و رهبری آن هم ، یک وظیفه شرعی است . (۱۰۴)

آیت الله شهید بهشتی (شهادت ۱۳۶۰ ش)

می فرماید: انسان هم جهان است و هم جان . هم نیازهای بدنی دارد، هم نیازهای روحی ، هم نیاز اقتصادی و هم نیاز معنوی .

وقتی در باب معرفت وارد می شوید می بینید اسلام تک بعدی نیست : نه مکتب حسی است فقط، نه مکتب عقلی است فقط، نه مکتب عرفانی است فقط، بلکه هم حسی است ، هم عقلی است و هم عرفانی .

اراده نیرومند، اراده ای است که انسان را در راه نگه دارد و بر میزان نگه دارد و از اینکه آدمی به دست هوس ، خشم و غضب و خود خواهی اش زمین بخورد، او را نگهدارد.

توصیه چشمگیر آیات قرآن کریم بر روی تقوا برای این است که اصلا تربیت و خودسازی اسلامی در تقوا خلاصه می شود. هر کسی به همان اندازه خود ساخته است که تقوا دارد.

اگر بتوانیم یک سیستم هدایت کننده در یک انسان به وجود بیاوریم که در برخورد با هر چیزی به او بگوید از این طرف نرو، او هم به راحتی عمل کند، به این حالت هدایت شدن تقوا می گوئیم و این تقوا ساختن تربیت و تمرین می خواهد. (۱۰۵)

آیت الله سید اسدالله مدنی (شهادت ۱۳۶۰ ش)

روزی به حرم امام حسین علیه السلام رفتم و در آنجا با ناله و زاری از امام خواستم که جوابم را بدهد. پس از مدتی یک شب امام حسین علیه السلام را در خواب دیدم که بالای سرم آمد و دستی به سرم کشید و این جمله را فرمود: یا بنی اءنت مقتول یعنی ای فرزندم کشته می شوی که فرمایش امام جواب دو سوّ الی بود که همیشه در ذهنم بود که آیا واقعا من سید هستم؟ و ثنیا آیا شهادت نصیب من می شود؟

علامه سید محمد حسین طباطبائی (وفات ۱۳۶۰ ش)

در اوایل تحصیل که به نحو و صرف اشتغال داشتم علاقه زیادی به ادامه تحصیل نداشتم و از این روی هر چه می خواندم نمی فهمیدم. پس از آن یک بار عنایت خدایی دامنگیرم شده، عوضم کرد. در خود یک نوع شیفتگی و بی تابی نسبت به تحصیل کمال حس نمودم؛ به طوری که از همان روز تا پایان تحصیل که تقریبا هیجده سال کشید هرگز نسبت به تعلیم و تفکر، احساس خستگی و دل سردی نکردم و زشت و زیبای جهان را فراموش کردم.

در خورد و خواب و لوازم دیگر زندگی به حداقل ضروری قناعت نموده، باقی را به مطالعه می پرداختم بسیار می شد که شب را تا طلوع آفتاب با مطالعه می گذراندم. (۱۰۶)

وقتی کنار بارگاه مقدس امام امیر المؤمنین علیه السلام می رسد در دل چنین می کند:

یا علی! من برای ادامه تحصیل به محضر شما شرفیاب شده ام ولی نمی دانم چه روشی پیش گیرم. از شما می خواهم که در آنچه اصلاح است مرا راهنمایی کنید.

خطاب به یکی از شاگردانش می فرماید: آقا من هر روز مراقبتم قوی تر است، شب مشاهدات من، مکاشفات من زلال تر است، صاف تر است، هر چه روز مراقبت شدیدتر، شب مکاشفات زلال تر و صاف تر است. (۱۰۷)

نیز خطاب به شاگردانش می فرماید:

ما کاری مهمتر از خود سازی نداریم. (۱۰۸)

در تفسیر آیه ۱۲۴ بقره: و اذابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاطمه قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین.

علامه تعریف از امام می کند که : امام آن شخص هادی است که از نظر جنبه ملکوتی موجود است ، آنها را رهبری می کند و مقام امامت یکنوع ولایت بر اعمال مردم است از نظر باطن که تواءم با هدایت می باشد. مقربان کسانی هستند که هیچ گونه حجاب قلبی که ناشی از معصیت و جهل و تردید است ، آنها را از خدا محجوب نمی دارد.

شهید مطهری می گوید: حضرت استاد علامه طباطبائی سالها از عمر خویش را صرف تحصیل و مطالعه و تدریس فلسفه کرده اند و از روی بصیرت به آراء و نظریات فلاسفه بزرگ اسلامی از قبیل فارابی و بو علی و شیخ اشراق و صدرالمتألهین و غیره همه احاطه دارند و روی عشق فطری و ذوق طبیعی افکار محققین فلاسفه اروپا را نیز بخوبی از نظر گذرانیده اند و در سنوات اخیر علاوه بر تدریسات فقهی و اصولی و تفسیری یگانه مدرس حکمت الهی در حوزه علمیه قم می باشند.

آیت الله جوادی آملی می گوید:

سیره زندگی علامه طباطبائی با قرآن آمیخته بود یعنی با قرآن زندگی می کرد او با قرآن می اندیشد، شاگرد خوب قرآن کریم بود، با قرآن معارف الهی را در می یافت ، او با قرآن سخن می گفت ، با قرآن چیزی می نوشت یعنی تمام شئون زندگی این عالم ربانی را چون شاگرد قرآن کریم بود، وحی خدا رهبری می کرد.

آیت الله سید عبدالحسین دستغیب (شهادت ۱۳۶۰ ش)

سیدی در حالی که دو بچه اش را به همراه داشت از روستاهای بوشهر به شیراز آمده ، در حوزه علمیه شیراز یکی از طلاب سراغ منزل آقای دستغیب را می گرفت .

لباسهایش روستایی بود و گیوه های ملکی به پا داشت به او گفته شد با آقا چکار دارید؟

اصرار کردند که برای چکار؟

در حالی که نگاه به یکی از بچه ها که صورتی زرد و جسمی نحیف داشت ، کرده ، پاسخ داد: بچه ام مریض شده بود. او را به بوشهر بردم جوابش کردند و گفتند: باید زود او را به شیراز برسانی من که پولی نداشتم تا خرج سفر و دوا و درمان کنم ، سرگردان و درمانده شدم . در آن حال با حضرت مهدی (عج) متوسل شدم تا آقا مرا کمک کند و به مناجات با خدا مشغول شدم . ناگهان دریافتم که حضرت مهدی (عج) مرا پذیرفته و به من گفتند: ناراحت نباش به شیراز برو آنجا نماینده ما آقای دستغیب کمک می کند و کارت را اصلاح می نماید.

آن سید را به خانه آقای دستغیب بردند و چون آنجا رسیدند به محض ورود آن پیرمرد، آیت الله دستغیب با او احوالپرسی گرمی کرد و بدون آنکه حرفی زده شود یا خودش سؤال بکند، گفت: بچه ات را همراه آورده ای؟ حالش خوب است؟ غصه نخور، خودم تمام خرجش را به عهده می گیرم. (۱۰۹)

گاهی به آقا می گفتند: آقا بیشتر مواظب خودتان باشید، می گفت: شهادت افتخار است، مگر شما حسودی تان می شود که من به مقامی برسم، افتخار نصیبم شود!

آقا معمولاً شبها در ساعت معینی از خواب بر می خواستند ولی شب جمعه پس از ساعتی استراحت ناگهان از خواب بیدار شدند. سرشان را در دستان می گیرند و مرتب لا حول و لا قوة الا بالله می گویند همسرش می گوید: آقا آب می خواهید؟ ناراحتی دارید؟ جوابی نمی شنود. اصرار می کند و آقا می گوید دیگر جز به اشاره سخن نمی گویم.

همسرش می گوید: آنگاه که خواست برای نماز جمعه خارج شود و اشاره کرد که من بعدها فهمیدم یعنی چه و آن دو اشاره، یکی به خود و دیگری به سوی آسمان بود یعنی که روز پرواز من به آسمان فرا رسیده است. آقا به طرف نماز جمعه حرکت کرد، ناگاه زنی فاسد العقیده که از گروه منافقین بود از در خانه ای به طرف آقا آمد، که در یک لحظه زمین و زمان کوچه پس کوچه های اطراف خانه، خانه آقا آتش شد! انفجاری نهیب رخ داد و پس از لحظه ای آقا غرق در خون شد و آیت نیک کردار حق، صد پاره به سوی دوست عروج کرد.

وقتی کفن آوردند کیسه ای کوچک به همراه کفن بود که معلوم نشد چیست یک هفته بعد از خاکسپاری آقا را چندین نفر خواب دیدند که آقا می گوید تکه گوشتهای من لا به لای دیوارها و اطراف است به من ملحق کنید هنگامی که آن ها را جمع کردند دریافتند آن کیسه برای این مقدار از بدن آقا بوده است.

آیت الله ربانی شیرازی (شهادت ۱۳۶۰ ش)

فرزند مرحوم آیت الله ربانی شیرازی می گوید:

روزی از روزها که مثل همیشه در مغازه اش مشغول کار بود صدای داد و فریادی را شنید نزدیک رفت تا ببیند چه خبر است مشاهده کرد که یکی از ماءموران رضا شاه وسط بازار با روحانی پیرمردی که گویا به عمل پاسبانی در مورد کشیدن چادر از سر زن مسلمانی اعتراض کرده بود درگیر شده است و پس از آنکه عمامه اش را از سرش برداشته او را به زمین کوفته و با مشت و لگد و ناسزا به جانش افتاده است.

آیت الله ربانی گفته است:

من با دیدن این صحنه ، در یک لحظه ماجراهای پیامبران در ذهنم مجسم شد و با خود گفتم که پس معلوم می شود که اینها بر حق اند که اینگونه با آنان رفتار می شود و از همانجا این احساس در من به وجود آمد که بروم طلبه شوم .

بعد از رحلت آیت الله العظمی بروجردی شاه تصمیم داشت که تشکیلات روحانیت را به خارج از کشور ایران انتقال دهد.

مرحوم آیت الله ربانی با دید وسعت بین گوید: چون خبر داشته که شاه اقدامات ضد اسلامی خود را با وفات آیت الله بروجردی شروع می کند لذا پس از وفات ایشان مدرسین را دعوت کردم و در منزل آقای حرم پناهی و چند جای دیگر و پیشنهاد انتخاب مرجع واحد را مطرح کردم و در مقام نظر خواهی پیشنهاد مرجعیت آقای خمینی را دادم . در آن جلسه این مطلب به ذائقه خیلی ها خوش نیامد و قبول نمودند. (۱۱۰)

آیت الله عطاء الله اشرفی اصفهانی (شهادت ۱۳۶۱ ش)

هر وقت پیشنهاد می شد که خانه اش را تعمیر کند می گفت :

اگر راست می گوئید، بروید خانه فقرا را تعمیر کنید، و همین برای من بس است بسیاری از مردم در زیر چادرها (در زمان جنگ) آواره هستند و امام و رهبر من در جماران ، روی موکت زندگی می کند، من چگونه اجازه بدهم که خانه ام را تعمیر و باز سازی کنید!

وقتی در جبهه ها به آیت الله اشرفی پیشنهاد می شود که آقا جلوتر بروید ممکن است دشمن ببیند و حادثه ای رخ دهد، می گفت :

خون من که از خون این بچه ها بالاتر نیست ، بگذارید شاید من هم در جبهه ها شهادت نصیبم گردد، شاید آن چیزی که سالهاست به دنبال آن (شهادت) هستم ، در جبهه ها پیدا کنم . (۱۱۱)

او می گفت : یکی از توطئه های بزرگ دشمن این است که می خواهد بین اقشار مختلف ، بیندازد، بین شیعه و اهل سنت و دیگر فرق مسلمین تفرقه بیندازد. ما بدون وحدت نمی توانیم جامعه و انقلاب اسلامی را به پیش ببریم . امروز مسأله مهم ، مسأله اتحاد و اتفاق بین برادران شیعه و برادران اهل سنت است . (۱۱۲)

آیت الله شیخ عبدالرحمن حیدری اسلامی (وفات ۱۳۶۵ ش)

وقتی سپهبد مقدم رئیس دستگاه امنیت ایلام نامه ای را همراه یک جلد قرآن و یک میلیون تومان وجه برای آقای حیدری می فرستد تا با این بهانه بتواند جلوی حرکت انقلابی مردم ایلام را بگیرد:

آیت ... حیدری با عبارتی کوتاه و محتوایی رسا نامه سپهبد مقدم را زیر نویسی می کند: بعد از سلام کلام الله بوسیده و بر دیده گذاشتم ، ولی از قبول این گونه پولهایی که تاکنون از برکت و توجهات ولی عصر (عج) عادت نموده ام ، معذرت می خواهم . خداوند متعال ما و شماها را به حق و حقیقت و اسلام واقعی راهنمایی و از ظلم و ستم و خیانت به مسلمانان و دین مبین اسلام نگهداری و محافظت فرماید.(۱۱۳)

در جای دیگر می فرماید:

وقتی اصل ولایت فقیه مطرح شد، بنی صدر که در صندلی جلوی من نشسته بود، به عقب برگشت و گفت : آقای حیدری ولایت فقیه دیگر چیست ؟ من به او گفتم تو نمی فهمی یعنی چه ! در وصیت نامه اش آمده است : خدمت به اسلام و مسلمانان را در حد قوه و قدرتی که دارید، ترک نکنید و همواره پیرو رهبر عظیم الشان باشید با او و فرامین آن حضرت (امام خمینی رحمه الله) عمل کنید که سرافرازی دنیا و آخرتتان در این است .

حضرت امام خمینی ؛ (وفات ۱۳۶۸ ش)

امام خمینی رحمه الله در وصیت نامه خویش می فرماید:

با دلی آرام و قلبی مطمئن و روحی شاد و ضمیری امیدوار به فضل خدا از خدمت خواهران و برادران مرخص و به سوی جایگاه ابدی سفر می کنم .(۱۱۴)

در جای دیگر می فرماید:

پیغمبر بزرگ اسلام با یک دست قرآن را داشت و با دست دیگر شمشیر، شمشیر برای سرکوبی خیانتکاران و قرآن را برای هدایت آنها قابل هدایت بودند، قرآن راهنمای آنها بود و آنهايي که هدایت نمی شدند و توطئه گر بودند، شمشیر بر سر آنها.

(۱۱۵)

اسلام را به تمام ابعادش روحانیون حفظ کرده اند یعنی معارفش را روحانیون حفظ کرده اند فلسفه اش را روحانیون حفظ کرده اند. اخلاقش را روحانیون حفظ کرده اند.

فقهش را روحانیون حفظ کرده اند. احکام سیاسیش را روحانیون حفظ کرده اند. تمام اینها با زحمتهای طاقت فرسای روحانیون محفوظ مانده است .(۱۱۶)

بعد از درگذشت مرحوم آیت الله حکیم ، شب از بلندگوها اعلام کردند که آقای حکیم فوت کرده است . آن شب امام (در نجف) پشت بام بودند. یکی از برادران گفت که متوجه شدم صدای گریه می آید و دیدیم که امام نشسته و گریه می کند،

روز بعد امام فرمودند که همه را جمع کنید و به آنها بگویید: در هیچ مجلسی شما حق ندارید از من دفاع کنید و اسم من را بیاورید گر چه سیلی به گوش مصطفی بزنند و اگر به من فحش هم دادند شما چیزی نگویید.

در همان ایام افرادی از موصل و کرکوک خدمت امام آمدند و گفتند: ما از چه کسی تقلید کنیم؟ ایشان می فرمودند: از چه کسی تقلید می کردید؟ آنها می گفتند: از آقای حکیم امام فرمود: به رأی آقای حکیم باقی باشید.

آری هر که با خداست، خدا هم با اوست از این رو است که دیدیم خداوند متعال چه عظمتی و شوکتی و قدرتی به وی عطا فرمود که از آغاز غیبت کبری تا حال در بین علمای شیعه بی نظیر بوده است.

بعد از وفات آیت الله بروجردی، با اینکه اولین حوزه درس در قم مجلس امام بود، اما امام خمینی (ره) به فکر مرجعیت نبودند حتی در مجالس و محافل قم که تشکیل می شد شرکت نمی فرمودند. روزی یکی از شاگردان امام به خدمت ایشان می رسند، بلکه موافقت ایشان را برای چاپ رساله به دست بیاورند امام در روی زیلوی نشسته بودند ایشان از کثرت علاقه جمله ای گفتند که شاید در آن غلو بود امام یک مرتبه رنگش سرخ شد فرمود: خبر این طور نیست که اسلام بستگی به من داشته باشد.

مرحوم آیت الله بهاء الدینی می گوید: به امام خمینی (ره) عرض کردم آقا حرکت شما الهی است ولی نفوس مردم آمادگی و تحمل کافی ندارند. حضرت امام در جواب فرمودند: آقای بهاء الدینی همه چیز در اختیار من است، ولی خودم در اختیار خود نیستم.

بعد مرحوم آیت الله بهاء الدینی جملات امام را تفسیر می کنند: ما از این گفته امام دو مطلب را استفاده می کنیم، اینکه ایشان می گویند: همه چیز در اختیار من است، می فهماند که ایشان بر امور نفس مردم علاوه بر ولایت تشریحی و ولایت تکوینی دارند و اراده انسان بر اراده مردم و دیگر شوون مسلط است، به طوریکه قلوب مردم در اختیار ایشان است و اما از اینکه فرمودند: من در اختیار خود نیستم، مقام فنای فی الله و عبودیت و زندگی محض ایشان را استفاده کردیم.

در جلسه ای دیگر به حضرت امام می گویند: آقا شما می خواهید با این قیام، نفوس مردم را به کمال برسانید؛ ولی نفوس مردم این آمادگی را ندارند. امام در جواب می گویند: من این حرکت را سر خود و دلخواه آغاز نکرده ام، بلکه به من گفته شده که این حرکت را آغاز کنم. (۱۱۷)

... دعوای ما، دعوایی نیست که برای خدا باشد... همه ما از گوشمان بیرون کنیم که دعوای ما برای خداست ما برای ... مصالح اسلامی دعوای ما کنیم ... دعوای من و شما و همه کسانی که دعوای ما می کنند، همه برای خودشان است ... (۱۱۸)

آیت الله سید شهاب الدین مرعشی نجفی (وفات ۱۳۶۹ ش)

هیچگاه در سنین جوانی به دنبال تمایلات نفسانی نرفتم ، همیشه در پی تحصیل علم بودم ، به صورتی که شبانه روز، بیش از چند ساعت نمی خوابیدم و هر کجا نشانی از استادی یا عالمی و یا جلسه درسی که مفید تشخیص می دادم ، می یافتم ؛ لحظه ای در رفتن به نزد آن استاد، عالم و جلسه درس درنگ نمی کردم .

در پاسخ نامه جمعی از طلاب می فرماید: چنانچه کرارا اینجانب عقیده خود را اظهار کرده ام ، باز هم به موجب این سؤال عرض می کنم که حضرت آیت الله امام خمینی (دامت برکاته) یکی از مراجع تقلید عالم تشیع هستند و از اساتید روحانیت اسلام و از مفاخر عالم تشیع .

در وصیت نامه اش آمده است : که سفارش می کنم به اینکه لباس سیاهی که در ماههای محرم و صفر می پوشیدم با من دفن شود. به سجاده ای که هفتاد سال بر روی آن نماز شب به جا آورده ام با من دفن شود.

به تسبیحی از تربت امام حسین علیه السلام ، که با آن در سحرها به عدد آن استغفار کرده ام ، با من دفن شود.

به دستمالی که اشکهای زیادی در رثای جدم حسین مظلوم و اهل بیت مکرّم او ریخته و صورت خود را با آن پاک می کردم بر روی سینه در کفتم بگذارند.

آیت الله سید محمد رضا گلپایگانی (وفات ۱۳۷۲ ش)

طلبه ای نقل می کند که یکسال بعد از رحلت آیت الله العظمی گلپایگانی خواب دیدم که با گروهی به زیارت و ملاقاتش می رویم منزل آقا بر بالای یک کوه سرسبزی است که بسیار هوای مناسب دارد.

وقتی بر بالای کوه رسیدیم ، گفتم من به نمایندگی همه شما می روم اجازه ملاقات بگیرم ، رفتم وقت ملاقات گرفتم ، وارد به منزل شدیم آقا را زیارت کردیم ، عرض کردم آقا حال شما چطور است ؟ فرمود: هم سالم خوب است و هم جایم خوب است . بعد رو کرد به یکی از آقازاده هایش فرمود: از این مردم پذیرایی کنید.

معظم له در تفسیر آیه فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس الطوی ای موسی نعلین خود را در بیاور که تو در وادی مقدس طوی هستی .

فرمود: بعید است که مراد از فاخلع نعلیک همان معنای ظاهر باشد. که خداوند دستور می فرماید برای آمدن به وادی مقدس طوی کفش خویش در بیاور. چون با توجه به اینکه حضرت موسی پیامبر بود باید متوجه این مطلب باشد. بلکه مراد این است که ای موسی برای وصول به قرب خداوندی خود را از نعلین جدا کن . و مراد از نعلین پست و پائین باشد. یعنی

چیزهای پست و پائین را از قلب خویش بیرون کن و به آنها دل نبند. (۱۱۹) آیت الله گلپایگانی فرموده بودند: روزی در صحن حضرت معصومه علیها السلام مردی آمد و یک تومان به من داد (آن موقع مبلغ بسیار زیادی بود) خیلی بدهکار و مضطر بودم. در فکر این بودم که با این پول مقداری از بدهی های خود را پرداخت کنم. با خود حساب می کردم که کدام یک از طلبها اولی است که اول پول او را پرداخت کنم. در این فکر بودم که مردی پیش من آمد گفت محتاج و فقیر هستم و چیزی ندارم. من تصمیم گرفتم پنج ریال از آن پول را به او بدهم. ایشان گفت به خدا قسم دیشب شام نداشتیم و بچه هایم گرسنه خوابیده اند. روی این اساس من کل یک تومان را به ایشان دادم. با اینکه خودم محتاج و مضطر بودم و از آن به بعد گشایش عجیبی در کار ما ایجاد شد و یک عنایتی شد. (۱۲۰)

آیت الله اراکی (وفات ۱۳۷۳ ش)

آیت الله اراکی می گوید: حضرت آقای خمینی یک مدتی را در اراک بوده اند و در حوزه آنجا تحصیل می کردند و حتی منبر می رفته اند، من در آن مدت با ایشان آشنایی نداشتیم، اما آن وقتی که در قم بودیم خوب آشنا شدیم و یکی از هم صحبتهای بنده بودند. گاهی اتفاق می افتاد از منزل تا میدان کهنه قم نزدیک شاهزاده حمزه این راه را به همراه هم طی می کردیم و ضمن صحبتها و مباحثه ها بر می گشتیم و این مسأله بسیار اتفاق افتاد، با هم خیلی مأنوس بودیم.

آن اوایل که وارد قم شدم ایشان به من اظهار کرد شما یک درس تفسیر صافی برای من بگوئید تفسیر صافی با اصول و فقه و اصطلاحات مأنوس نبودم چند شب تدریس کردم اما دیگر نرفتم، ایشان هم اصراری نکردند.

ایشان مرد بسیار جلیلی است و شناختم او را جلالت، بسیار مرد پاکی است، پاک، پاکی نفس دارد، پاکی ذاتی و درونی دارد و این بر همه خلق معلوم شده است.

ما در مدت پنجاه سال که با این شخص بزرگ آشنا پیدا کرده ایم، غیر تقوا و دیانت و سخاوت و شجاعت و بزرگی نفس و بزرگی قلب و کثرت دیانت و جدیت در علوم نقلی و عقلی و مقامات عالی بود... در او نیافتیم. این مرد قد مردانگی علم کرد و در مقابل کفر ایستادگی کرد و دست غیبی هم با او همراهی کرد، به طوری که محیر العقول بود و هیچ خانه ای و هیچ زاویه ای از زوایای این مملکت باقی نماند مگر که گفته شد. مرگ بر شاه او جان در کف دست گذاشته است و در مقابل تبلیغ قرآن و دین حنیف اسلام جانبازی می کند. جان در کف گذاشته و حاضر بر شهادت شده است. خداوند یک قوه غریبی در این مرد خلق فرموده که به هیچ احدی نداده، همچنین جراتی، چنین شجاعتی و دیدی به او داده است که به احدی

نداده ، او مانند جدش علی بن ابی طالب علیه السلام است . یک چنین کسی کمیاب است . کم نظیر است و نظیر ندارد .
(۱۲۱)

آیت الله راکی در تائید انقلاب اسلامی فرمودند: جماعت دنیا که رئیس آنها آمریکا و شوروی است و سایرین که دست بسته آنان هستند، همگی در یک طرف هستند و آقای خمینی تنها... آقای خمینی نیک نفسی است . جای شک ندارد و هیچ غرضی در او جز ترویج دین نیست ... این دو نفر، پدر و پسر (رضا شاه و محمد رضا شاه) چه کارها که کردند، می خواستند اصل دین اسلام را به کلی از ریشه بکنند، مثل یزید که می خواست به کلی ریشه دین را از بین ببرد. اگر نهضت حضرت سیدالشهداء علیه السلام نبود، الان من و شما کافر بودیم .

اشهد ان لا اله الا الله بین ما نبود. (۱۲۲)

حضرت آیت الله سید رضا بهاء الدینی (وفات ۱۳۷۶ ش)

می فرماید اعتقاد به تقدیرات الهی ، زمینه های خیری برای انسانها فراهم می کند بسیاری از حوادث که اطراف ما می گذرد موجب خیر و صلاح است ، هر چند در ظاهر تلخ و ناگوار باشد.

کارها انجام می شود و روزگار میگذرد اما آن چه برای ما می ماند نیت ماست . انسان در گرو نیت خویش است . مواظب باشیم نیت کار خلاف ،

حرف خلاف و اندیشه خلاف نداشته باشیم .

فقر و تنگدستی اصلاح کننده طلبه است و عزت نفس و مناعت طبع امری لازم و ضروری برای اوست . تکامل در نتیجه فشار است . اگر پیشروی می خواهید باید سختی بکشید.

ما تجربه زیادی به دست آورده ایم و وجدان نموده ایم که برای رهایی از مشکلات راههایی هست که بهترین آنها را خود حبس کرده ایم و به کمک آنها به حاجت هایمان رسیده ایم . نذر کردن گوسفند برای فقرا، خواندن حدیث کساء به طور پی در پی ، پرداخت صدقه و ختم صلوات .

اولین باری که ارواح علمای بزرگ سراغ ما آمدند، هنگامی بود که از شدت روزه فشار سختی را تحمل می کردم ، حتی افرادی چون امام خمینی ره توصیه به ترک روزه می کردند اما آثار و برکاتشان بسیار بوده و علاقه فراوانی به آن ها نشان

می دادم .

به تهجد و نماز شب نیز عشق و علاقه ای زیاد در خود احساس می کردم ، به طوری که خواب شیرین در برابر آن بی ارزش بود. این شور و عشق به حدی بود که گاهی خود به خود هنگام اقامه نماز بیدار می شدم و در شبهایی که خسته بودم ، دست غیبی مرا بیدار می کرد. یادم هست در سال ۱۳۵۶ شمسی که بیدار بودم و در اثر کسالت ضعف شدیدی پیدا کردم ، بر آن شدم که در آن شب تهجدم را تعطیل کنم . چون توان آن را در خود نمی دیدم ؛ اما در سحر همان شب حاج آقا روح الله خمینی رحمه الله را در خواب دیدم که می گوید: بلند شو و مشغول تهجد باش در آن شب به خاطر سخنان ایشان مشغول نماز شب شدم . آیت الله بهاء الدینی می فرماید:

با اخلاص بسیار و سوز فراوانی که حاج آقا روح الله داشت . برای بنده روشن بود که ائمه ، همیشه پشتیبان او خواهند بود. از این رو تبلیغات بعضی را برای مرجعیت افراد و قائم مقامی آنها، کاری پوچ و بی حاصل می دانستم ، می دیدم که خدا در این کار نظر ندارد و موفق نمی شوند. از همان زمان رهبری را در آقای خامنه ای می دیدم . چرا که ایشان ذخیره الهی برای بعد از امام بوده است . باید او را در اهدافش یاری کنیم .

باید توجه داشت که مخالفت با ولایت فقیه کار ساده ای نیست . هنگامی که میرزای شیرازی بزرگ مبارزه با دولت انگلستان را از طریق تحریم تنباکو آغاز کرد، یک روحانی با او مخالفت نمود. میرزا، با شنیدن مخالفت او وی را نفرین کرد. همان نفرین باعث شد که نسل او از سلک روحانیت محروم شوند. پسر جوانش جوانمرگ شد و حسرت داشتن فرزند عالم به دل او ماند.